



تحلیلی بر:

**تغییر و تحولات درونی
سازمان مجاهدین خلق ایران
(۵۴-۱۳۵۲)**

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

فروردین ماه ۱۳۵۸

تحلیلی بر:
تغییر و تحولات درونی
سازمان مجاهدین خلق ایران
(۵۴-۱۳۵۲)

چاپ اول:
سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر
فروردین ماه ۱۳۵۸

نشر اینترنتی:
انتشارات اندیشه و پیکار
اردیبهشت ۱۳۸۶ (مه ۲۰۰۷)

انتشارات اندیشه و پیکار

Andeesheh va Peykar Publications

POstfach 600 132

Fraunkfurt 60331

Germany

post@peykarandeesh.org

www.peykarandeesh.org

مقدمه:

سندی که هم اکنون در مقابل شماست، تحلیل ما از سیر قضایایی که در درون "سازمان مجاهدین خلق ایران" از سال ۱۳۵۲ به بعد روی داد و نیز نظرات ما را نسبت به مواضع سیاسی-ایدئولوژیک حاکم بر بخش منشعب سازمان مجاهدین خلق ایران بین سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ بیان می کند. انتشار این سند از جانب ما از آن روست که سابقه سیاسی-تشکیلاتی ما - سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر - به فعالیت در سازمان مجاهدین خلق ایران باز می گردد و بدین لحاظ ما خود را موظف دیدیم که نظرات و مواضع تحلیلی و انتقادیمان را پیرامون قضایای درونی این سازمان در اختیار نیروهای انقلابی خلق قرار دهیم تا به عنوان یک تجربه مورد استفاده قرار گیرد. ما قبلاً در اطلاعیه ای که در تاریخ مهر ماه ۱۳۵۷ منتشر نموده ایم، رئوس کلی این مواضع انتقادی را مطرح کرده و شرح و تفصیل آن را به بعد واگذار نمودیم.

ما در این جزوه بر آنیم تا انتقادات محوری مذکور را بطور مفصل تر و گسترده تری مورد بررسی قرار دهیم. این بررسی هم اکنون از جهاتی چند لازم شده است.

اول: از این جهت که انتقادات گذشته که متوجه جریانات درونی بخش منشعب بوده و طبیعتاً ما را نیز در بر می گرفت صریحاً مطرح شده و مواضع فعلی ما نسبت بدان روشن گردد.

دوم: با بررسی انتقادات مذکور زمینه ای برای درس آموزی از تجارب ناشی از تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین بدست آید. تنها با طرح انتقادات بطور روشن و صریح، تشریح اشتباهات و انحرافات و تبدیل آن به یک کار تئوریک، درس آموزی از آن و ارائه آن به محضر توده ها و کلیه نیروهای انقلابی جامعه است که می توان پراتیک یک دوره از جنبش انقلابی و یک سازمان انقلابی را ولو این که به یک انحراف رفته و ضایعاتی هم به بار آورده باشد، به یک امر مثبت و سازنده تبدیل نمود.

لازم به تذکر است که در شرایطی که میهن ما وارد مرحله جدیدی در حیات خود بعد از قیام بهمن ۱۳۵۷ شده و در حالی که خرده بورژوازی در قدرت حاکم سهم پیدا کرده است، چگونگی برخورد کمونیست ها به این طبقه دارای اهمیت تعیین کننده ای می باشد. چرا که هرگونه "چپ روی" یا "راست روی" در چنین شرایطی کمونیست ها را منزوی و منفرد کرده و یا بالعکس به دامن سازشکاری و دنباله روی از خرده بورژوازی خواهد کشاند. تجربه ای که ما در این مورد داشته ایم. دنباله روی از یک جریان اپورتونیستی چپ بوده است که بررسی جوانب مختلف این تجربه و درس آموزی از آن می تواند ما را از اشتباهات این چنینی باز دارد و به غنای مبارزه ایدئولوژیک بر علیه نظرات تروتسکیستی و شبه تروتسکیستی که بویژه در شرایط کنونی، زمینه عینی و ذهنی رشد و گسترش خطرناکی یافته است، بیافزاید.

این که تا چه اندازه در این امر موفق شده ایم، طبعاً به ظرفیت ایدئولوژیک - سیاسی و بمیزان توانائی ما بستگی دارد، که نه تنها نوشته فوق بلکه سیر حرکت نوین سازمان در متن فعالیت های سیاسی و مبارزاتی خود و چگونگی برخورد آن با مسائل مختلف جنبش، در گذشته، حال و آینده ملاک و معیار حقیقی سنجش و ارزیابی آن می باشد. بدون تردید قضاوت نهائی با توده ها و تاریخ خواهد بود.

سوم: انتشار این سند از این جهت ضروریست که انتقادات واقعی به جریانات گذشته از میان انبوه اتهامات، جعلیات و شایعاتی که به اعتبار مواضع ضد کمونیستی جناحهای ارتجاعی ساخته و پرداخته شده است ممیز گشته و مواضع عناصر و نیروهائی که از این انحراف پیراهن عثمانی برای حملات کینه توزانه خود بر علیه کمونیستها و محملی برای فعالیت های خصمانه و ضد کمونیستی و ضد کارگری خود ساخته اند، افشا میگردد.

جریان ارتجاعی فوق همواره کینه توزانه ترین و خصمانه ترین حملات خویش را به جانب کمونیستها (و نه صرفاً بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق ایران) متوجه می نمود و حتی قرائن و شواهد مشخص بر این دلالت دارد که قبل از سال ۵۲ یعنی آن هنگام که هنوز اختلافی درون سازمان مجاهدین بروز ننموده و سخنی از تحولات ایدئولوژیک آن در میان نبوده، عناصر وابسته به این جریان با مواضع ایدئولوژیک و سیاسی سازمان مجاهدین ضدیت نشان داده و با پخش و انتشار جزوات "شناخت" و "اقتصاد بزرگان ساده" به این بهانه که این جزوات کمونیستی است، مخالفت می ورزیدند. عناصر وابسته به همین جریان ارتجاعی بعدها انحرافات را که در جریان دگرگونیهای سازمان مجاهدین و تحول ایدئولوژیک بخشی از آن بروز نمود، به صورتی غیر واقعی وانمود ساخته و عملکرد این انحرافات را دهها بار بیش از آنچه بود و بصورت اکاذیب، شایعات و جعلیات فراوان* جلوه گر ساختند. و بالاخره همینها بودند که در یکی دو ساله اخیر، با سرپوش گذاشتن بر مبارزات کمونیستها، با نادیده گرفتن جانفشانیها، جانبازیها و مبارزات

انقلابی آنها و حتی بصورت واقعاً زشتی بحساب نیاوردن شهدای کمونیست و پایمال کردن خون آنان، کوشش سیستماتیک را برای سرکوب آنها آغاز نموده اند.

همه این شواهد و قرائن بار دیگر روشن مینماید که دلسوزیهای این "دلسوختگان" سازمان مجاهدین خلق تنها محملی برای حملات هیستریک و کینه توزانه آنها بر علیه کمونیستها بوده و بس. و انحرافات که در تحول ایدئولوژیک بخشی از سازمان مجاهدین روی داد فرصتی طلایی برای اینان پیش آورد تا بتوانند از آن به مثابه سکوی برای حملات و تهاجمات ارتجاعی و کینه ورزانه خود به کمونیست ها و نیروهای انقلابی استفاده نمایند.**

افشای مواضع ارتجاعی این فرصت طلبان بهیچوجه به معنای نادیده گرفتن انحرافات فوق و تأثیر قابل ملاحظه آن در تفرقه و جدایی در میان نیروهای خلق نیست. چرا که طبیعی بود در اثر انحرافات مذکور بهرحال بخشی از نیروهای مذهبی و حتی برخی از جناح های رادیکال نیز به موضع گیری علیه کمونیست ها کشیده شوند. لیکن برجسته کردن نادرست این انحرافات، جعل و تحریف و پیراهن عثمان نمودن آن، به منظور رسیدن به هدف های دیگری که در پشت آن دنبال می شود، دیگر یک برخورد و عکس العمل ساده و طبیعی نبوده و از انگیزه ها دیگری ناشی می شود که سال ها و سال هاست کمونیست ها و دمکرات های انقلابی با آن آشنا هستند. بخصوص اگر توجه کنیم که در درون بخش منشعب نیز سرانجام توده ها و مسئولین سازمانی با کسب آگاهی بیشتر، مبارزه سخت و همه جانبه ای را با انحرافات گذشته این بخش و رهبری آن آغاز کرده و اپورتونیسم چپ و سلطه طلبانه و ایدئولوژی تفرقه افکنانه گذشته را در سازمان طرد نمودند و در این زمینه به موفقیت های شایان توجهی دست یافتند، این مسئله برجستگی بیشتری پیدا می کند و بالاخره دلیل دیگر انتشار این سند این است که ما سعی می کنیم با روشن کردن چگونگی و ماهیت مسائلی که در درون سازمان بروز نمود و جدا کردن انتقادات واقعی از شایعات و ابهامات و نتیجه گیری های انحرافی از حیثیت و شرف انقلابیون و شهدای گمنامی دفاع کنیم که در این میان و به دلیل مجموعه مسائل فوق الذکر در معرض زشت ترین و نارواترین اتهامات و حملات قرار گرفته اند. ما این دفاع را بخصوص هم اکنون که در صدد بررسی این انتقادات هستیم ضروری می دانیم. این دفاع بر حقی است از انقلابیون و شهدایی که در سخت ترین شرایط و حاکمیت وحشیانه ترین دیکتاتوری ها، مبارزه نمودند و بسیاری از آنان خون پاکشان را در راه رهایی خلق ایثار کردند.

درد بی پایان بر همه شهدای راه آزادی

* - شایعات و ادعاهائی از این قبیل که در حدود ۱۳ تا ۱۸ نفر در سازمان اعدام شده اند، یا سازمان افرادی را عمداً به پلیس لو داده، یا فلان رفیق را در سازمان مسموم نموده اند، و یا مارکسیستها بدرون سازمان مجاهدین رخنه کرده بودند و تغییر و تحولات ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۴ ناشی از آن بوده است و ... و دهها دروغ و تهمت و افترای دیگر، نمونه هائی از این قبیل اند.

** - این نوع برخوردهای موزیانه و سفسطه گرانه چه آگاهانه صورت گیرند و چه ناآگاهانه و از روی دنباله روی و احساسات، تشابه بسیاری با مواضع رژیم شاه سابق دارد که در رابطه با اعدام انقلابیون مذهبی در سازمان مجاهدین اتخاذ کرد. رژیم منفور شاه نیز با پیراهن عثمان کردن این جریان انحرافی، با نوحه سرائی و اشک تمساح ریختن برای مبارزانی چون شهید شریف واقعی دهها نوع تهمت و افترا را به مبارزین و انقلابیون صدیق دیگر می بست.

بررسی تحلیلی و انتقادی ما در رساله حاضر حول چند محور اساسی می باشد که عبارت خواهند بود از:

- ۱- بررسی تغییر و تحولات ایدئولوژیک سال های ۵۴-۱۳۵۲ سازمان مجاهدین خلق ایران و انحرافات موجود در آن.
- ۲- ماهیت مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی و جهت آن.
- ۳- بحران و از هم گسیختگی اجتناب ناپذیر ناشی از بروز انحراف در جریان تحول ایدئولوژیک بخش منشعب و بالاخره ماهیت طبقاتی و خصوصیات سیاسی - ایدئولوژیک آن تفکر و ایدئولوژی اپورتونیستی که در طی پنج سال، از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ این انحرافات را نمایندگی کرده است.

* * * * *

قبل از اینکه به بحث اصلی بپردازیم، لازمست نکته ای را توضیح دهیم: آنچه ما کنون درباره مشی چریکی، اثرات و عملکردهای آن گفته ایم شاید چیز تازه تری از آنچه سایر نیروهای م.ل در عرض این چند سال پیرامون انحرافات آن، نوشته و این مشی را به نقد کشیده اند نباشد؛ حتی می توانیم بگوییم خود ما نیز تأثیرات قابل ملاحظه ای از این انتقادات پذیرفتیم، منتها آنچه به نقد ما ویژگی می بخشد، همانا اسارت مستقیم ما در تارو بود این مشی، برخورد عینی مشخص و ملموس با عملکردها، تناقضات و بحران های ناشی از مشی چریکی و درک انحرافات آن در جریان مبارزه انقلابی می باشد. از اینرو با توجه به این که کلیه انحرافات این مشی را در عرض چند سال اخیر سایر نیروهای م.ل نیز از دیدگاه اصول و قوانین مارکسیستی-لنینیستی به نقد کشیده اند، دیگر لازم ندیدیم بار دیگر به این مسئله در شکل کلی آن بپردازیم. در عین این که مسلما به مقتضای مطالب مورد بحث و آنجا که بررسی انتقادات به شکلی به تحلیل از مشی چریکی مربوط می شود به توضیحات لازم خواهیم پرداخت. بنابر این در زمینه مشی چریکی و انحرافات آن، آنچه در این نوشته مورد اشاره قرار خواهد گرفت، بطور عمده رابطه ایست که با انحرافات و اشتباهات سازمان در این دوره داشته است.

نکته دیگری که ضروری است در اینجا بدان اشاره شود، ابهامی است که برای برخی از نیروهای انقلابی و م.ل بعد از انتشار اطلاعیه پیش آمده است. آنان از اطلاعیه چنین استنباط کرده اند که گویا انحرافی که سازمان دچار آن شد، صرفا با مشی چریکی (بطور عام) قابل توضیح است و در واقع انحرافات سازمان دقیقا همان انحرافات و عملکردهای مشی چریکی است. همانطور که در اطلاعیه نیز مطرح کرده ایم این انحرافات در عین این که در بستر مشی چریکی صورت می گیرد در درجه اول بیان مشخص عملکرد آن ایدئولوژی و سیاستی است که در طول این سال ها بر سازمان هژمونی داشته است.

از نظر ما تمام نیروهایی که در عرض این مدت به مشی چریکی پیوستند در عین این که بطور کلی وابسته به روشنفکران رادیکال خرده بورژوازی بودند، در عین حال طیفی از گرایشات مختلف ایدئولوژیک و لاجرم طبقاتی را تشکیل می دادند و مناسبات و سیاست های درونی و بیرونی سازمان های مربوط به این روشنفکران نیز در عین این که در چارچوب مشی چریکی عمل می کرد، بسته به این که کدام گرایش ایدئولوژیک بدلائیل مختلف بر آن تشکیلات مسلط گردد، تغییر می پذیرفت. بنابر این، انحرافات مسلط بر بخش منشعب از سازمان مجاهدین در طی سال های ۵۷-۱۳۵۴، صرفا در رابطه با مشی چریکی قابل توضیح نیست. چرا که انحرافات ویژه ای که در این دوره بروز نمود، نه در تمام دوره های سازمانی و نه در تمام سازمان های چریکی بلکه مشخصا در این دوره از فعالیت سازمان بوقوع پیوست و این در درجه اول بیان ایدئولوژی و سیاست جریانی است که رهبری در این دوره آن را نمایندگی می کرد و مشی چریکی در واقع زمینه وحدت تمام گرایشات دیگر را با جریان فوق و زمینه سازش و دنبال روی اکثریت توده های سازمانی را با آن در يك مرحله بوجود می آورد. آنچه که ما در اطلاعیه بدرستی بدان اشاره کرده ایم بر توضیحات فوق نظارت داشته است. بدین معنا که حاکمیت و نفوذ این یا آن گرایش ایدئولوژیک در سازمان چریکی، اگر چه بطور کلی بر زمینه مشی عمومی این سازمان شکل می گیرد، اما می تواند دارای ویژگی های خاص آن سازمان نیز باشد و تا زمانی که این ویژگی ها با خصلت ها و روند مشترك تمام گرایشات موجود در مشی چریکی تناقضی نداشته باشد، در کنار آنها دوام می آورد، ولی اگر انحرافات موجود در گرایش مسلط بدان حد رشد کند که دیگر با خصلت های عمومی مشی نیز خوانایی نداشته و بطور کلی از چارچوب انقلابی آن خارج گردد، به مرحله تعارض با سایر جریانات کشیده شود (همانطور که ما در جریانات درونی بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق شاهد آن بودیم) این است آن رابطه ای که از نظر ما انحرافات سازمان و مبانی ایدئولوژی آن را بطور خاص با مشی چریکی و مبانی ایدئولوژیک و سیاسی آن بطور عام ارتباط می دهد. به این مسئله باز هم خواهیم پرداخت.

* * * * *

« فصل اول »

بررسی تغییر و تحولات درونی

سازمان مجاهدین خلق ایران و انحرافات آن:

به جهت روشن شدن ماهیت این تحولات، انحرافات موجود در آن و نیز چگونگی عملکرد آنها، ابتدا لازمست به ماهیت طبقاتی نیروهایی که بدین سازمان می پیوستند، اشاره ای بنماییم. چرا که بدون روشن کردن این ماهیت نمی توانیم شمایی درست و واقعی از این تغییرات بدست دهیم.

بطور کلی از نظر ما نیروهایی که در این سال ها (سال ۱۳۴۲ به بعد) به مبارزه انقلابی و مسلحانه چریکی پیوستند، عموماً از میان روشنفکران رادیکال و وابسته به اشرار مختلف خرده بورژوازی انقلابی برخاسته بودند. مبارزه چریکی این نیروها، اعم از آن که در پوشش مارکسیسم صورت گرفته باشد یا در قالب مذهب مترقی، قبل از هر چیز انعکاس عصیان روشنفکران بر علیه دیکتاتوری خونبار حاکم و شرایط خفقان و سرکوب سیاسی جامعه بود. آنچه خصوصیات مشترک این نیروها را بیان می نمود، ماهیت انقلابی و رادیکال آنان و آمادگیشان برای يك مبارزه سرسختانه و قهر آمیز با دشمن بود. در واقع همین رادیکالیسم موجود در این جریان بود که انقلابی ترین و مبارزترین نیروهای روشنفکر جامعه را طی این سال ها بخود جذب نمود. انحرافات اصولی موجود در مشی چریکی و " مبارزه مسلحانه پیشتاز" و این که این مشی نه يك مشی مارکسیستی و منطبق بر قانونمندی تحول تاریخ و جامعه، بلکه مشخصاً، انحراف از آن بود، به هیچوجه نافی ماهیت کاملاً انقلابی نیروهایی که به این مشی پیوستند، نمی باشد.

در واقع می توان گفت جنبش انقلابی و کمونیستی میهن ما، کفاره اپورتونیسم راست و رفرمیسم سازشکارانه حزب توده و دیگر جریانات رفرمیسم بورژوایی را با يك جریان ماجراجویانه و چپ که در عین حال عکس العمل شرایط و حاکمیت خونبار دیکتاتوری در این سال ها بود، پس داد.

منظور از ذکر نکته بالا توجه دادن به مضمون خواسته ها و اهدافی است که این نیروها دنبال می کردند (و یا می کنند) و این مضمون را می توان چه در تاکتیک و چه در ایدئولوژی و برنامه های سیاسی و اجتماعی آنها (سازمان چریک های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران ...) که در واقع موضع طبقاتیشان را بیان می کرد، نشان داد. این مواضع نشان می دهد که علیرغم اینکه نیروهای فوق در مشی دچار انحراف بودند، اما خواسته ها و شعارهای آنان مستقیماً حول دفاع از طبقات زحمتکش و آرمان ها و خواسته های آنان دور می زد و ماهیت انقلابی این جریان عمومی را در همین شعارها و خواسته های آنان و مبارزه پی گیری که دنبال می کردند، می توان سراغ گرفت.

در مورد سازمان مجاهدین بطور خاص می توان گفت که یکی از سازمان های عمده مشی مسلحانه بوده و با خصوصیات فکری و ایدئولوژیکی خویش بر بستر این مشی حرکت می کرد. پایگاه عمومی این سازمان نیز مانند دیگر نیروهای معتقد به مشی مسلحانه در میان روشنفکران و در اینجا روشنفکران رادیکال مذهبی بود که خصوصیات فکری و ایدئولوژیک آن، تمایلات و خواست های این نیروها را منعکس می کرد. همین خصوصیات متفاوت فکری و ایدئولوژیک بودند که سازمان مجاهدین را از سایر سازمان های مشی چریکی (منجمله سازمان چریک های فدایی خلق) و از دیگر نیروهای مذهبی متمایز می نمود. روشنفکرانی که به سازمان می پیوستند، در عین حال که همان مشی چریکی را دنبال می نمودند و از این جهت علی العموم تمایلات روشنفکران رادیکال را منعکس می ساختند، ولی به مقتضای خصوصیات فکری و ایدئولوژیک خود استنباطات و برآوردهای ویژه ای از این مشی را بیان می نمودند. اما این استنباطات از نظر محتوایی و عملی بصورتی نبود که تفاوت فاحشی را با محتوی و عمل مبارزاتی سایر سازمان های وابسته به این مشی که به مارکسیسم اعتقاد داشتند منعکس سازد. با این فرق اساسی که اگر مثلاً سازمان چریک های فدایی خلق سعی می کرد و می بایست این مشی را در قالب قوانین مارکسیستی – لنینیستی تئوریزه کند، سازمان مجاهدین خلق ایران با يك درک غریزی و تجربی، به عنوان تنها راه مبارزه در شرایط دیکتاتوری همان را ارائه می

داد و عمل می نمود^۱. این خصوصیات مختلف فکری و ایدئولوژیک مسلمانان از بافت طبقاتی و ترکیب حدودا متفاوت سازمان مجاهدین از دیگر نیروهای مارکسیست معتقد به مشی مسلحانه نشأت می گرفت. چرا که اقشار مختلف روشنفکران به اقتضای ویژگی ها و خصوصیات فکری و ایدئولوژیکی خویش به این یا آن سازمان چریکی راه می یافتند. لیکن همه آنها در چارچوب يك طبقه (خرده بورژوازی رادیکال) جای می گرفتند.

ایدئولوژی و جهان بینی سازمان مجاهدین چه از نظر پایگاه طبقاتی و چه از نظر جهان بینی و شناخت، آمیزه ای بود از ایدئولوژی و تفکر ماتریالیستی و جهان بینی و تفکر مذهبی و از این جهت النقاط و دوآلیسم مشخصی را در خود نهفته داشت و این امر ویژگی هایی به این سازمان می بخشید.

روشنفکرانی که به سازمان مجاهدین می پیوستند و در واقع شامل انقلابی ترین و رادیکال ترین نیروهای مذهبی جامعه ما می شدند، خواسته ها و استنباطاتی را از مذهب ارائه می دادند که بتواند پاسخگوی مبارزه انقلابی آنان باشد و پیشروی این نیروها را به سمت زحمتکشان و دفاع از آرمان ها و خواسته های آنان تسهیل سازد. در این رابطه، برداشتی که سازمان از مذهب ارائه می داد، عمدتا همان طرز تلقی مذهب رایج در جامعه نبود (۱).

۱- در اینجا نکته ای مطرح می شود و آن این که تلقی ما از مذهب واقعی چیست؟ آیا آن است که مرتجعین و جناح های راست مذهبی ارائه می دهند؟ آیا آن مذهبی است که آیت الله خمینی آن را عرضه می دارد و یا آن است که دکتر شریعتی و سازمان مجاهدین خلق ایران ارائه می دهند؟ (اختلاف این ایدئولوژی ها روشن تر از آن است که بر رویش مکت شود).

مارکسیسم مسئله را اساسا به این شکل نمی بیند و قبل از آن به سراغ ماهیت طبقاتی و موقعیت اجتماعی آن نیرویی می رود که این یا آن استنباط را از مذهب ارائه می دهد. این نیروها بنابر موقعیت طبقاتی و اجتماعی و تضادهایی که با دشمن دارند، دارای مذهب و ایدئولوژی متفاوتی نیز می باشند و حتی ممکن است در دو قطب کاملا مخالف هم قرار گیرند. برای فلان روحانی مرتجع وابسته به طبقات ارتجاعی، مذهب يك چیز است و بنابر تمایلات و خواست های طبقاتیش، استنباطات و مفاهیم ضد خلقی ای از مذهب ارائه می دهد، در حالی که فلان روحانی مترقی و یا يك مجاهد انقلابی بنابر ماهیت اجتماعی و طبقاتیش که او را آشکارا در تضاد با ارتجاع و امپریالیسم قرار می دهد، دارای استنباطی انقلابی از مذهب است و از نظر او مذهب واقعی آن چیزی است که او ارائه می دهد. علیرغم آنکه همه داعیه پیروی و تمسک به يك مذهب را داشته باشند، استنباطات و برداشت هایی که از آن مذهب ارائه می دهند، چه بسا از زمین تا آسمان با هم اختلاف داشته باشد. در این جا ما دیگر با يك مذهب و ایدئولوژی روبرو نیستیم، بلکه چند مذهب و ایدئولوژی پیش رویمان قرار دارد. نیروهای انقلابی جامعه با تکیه بر نهادهای مترقی و انقلابی مذهب که در واقع بیانگر مبارزه انقلابی و طبقاتی فرماسیون تاریخی خاص خویش بوده، استنباطی انقلابی از مذهب ارائه می کند و تمایل دارد که مذهب واقعی چنین باشد. در حالی که نیروهای واپسگرا و متکی بر طبقات ارتجاعی جامعه با تکیه بر آن دسته از عناصر و نهادهایی که الزاما در شرایط تاریخی خویش ارتجاعی نبوده، ولی با تغییر در مناسبات اجتماعی و ضرورت های زیربنایی جامعه در دوره دیگری از تاریخ عملکردی بازدارنده می یابد، برداشتی ارتجاعی از مذهب ارائه می دهد. او نیز تمایل دارد مذهب واقعی این چنین باشد. بنابر این، از این دیدگاه معنی واقعی و مشخص هر مذهب و هر ایدئولوژی را باید در شرایط خاص تاریخی خویش و مجموعه ضرورت های اجتماعی-سیاسی و طبقاتی آن، جستجو نمود. ضمنا باید توجه کرد که در يك موقعیت خاص تاریخی ممکن است مجموعه دستگاه فکری يك مذهب و مسلک، کل منسجمی را تشکیل دهد که مجموعا به نوعی مسائل سیاسی-اجتماعی روز را پاسخ دهد در حالی که در شرایط دیگر تاریخی ممکن است جنبه هایی از آن مترقی و جنبه هایی از آن کاملا ارتجاعی باشد و اساسا دیگر در آن شرایط تکیه بر کل مذهب به مثابه يك تئوری راهنمای عمل و يك ایدئولوژی پاسخگوی ضروریات زندگی اجتماعی نوین، تکیه بر يك اتوپی بیش نخواهد بود.

البته این به آن معنی نیست که مدت ها بعد از آن که این یا آن مسلک و مذهب رسالت خاص تاریخی خویش را از دست دهد، نتواند همچنان مبارزه انقلابی اقشاری از جامعه را با تکیه بر بقایای نهادهای انقلابی پیش برد، همانطور که جنبه های کهنه و از کار افتاده آن نیز می تواند زمینه تمسک و توسل نیروهای ارتجاعی گردد. مسئله بالا نه تنها شامل مذهب می شود، بلکه تمام ایدئولوژی ها و جهان بینی ها را نیز در طول تاریخ در بر می گیرد.

۱- مثلا تحلیل هایی که مجاهدین درباره مبارزه مسلحانه ارائه می دادند عمدتا حول این ایده دور می زد که این تنها راه مبارزه است که هم اکنون در مقابل خلق قرار گرفته و باید با تمام نیرو به مبارزه مسلحانه روی آورد. سازمان چریک های فدایی خلق سعی می نمود همین مسئله را در پوشش تئوری های مارکسیستی بصورت تبلیغ مسلحانه و نه جنگ مسلحانه تئوریزه کند.

مارکسیسم از نظر تاریخی مکتبی است که در مرحله سرمایه داری به عنوان تفکر و ایدئولوژی طبقه کارگر، روبنای عقیدتی و ایدئولوژیک این طبقه را تشکیل داده و به عنوان آنتی تز تفکر و ایدئولوژی سرمایه داری، مبارزه زحمتکشان و طبقه کارگر را بیان تئوریک می بخشد و از این بابت پیشروترین جهان بینی طبقاتی در عصر سرمایه داری و امپریالیسم است. چرا که پاسخگوی مبارزه طبقاتی این عصر و پیش برنده انقلاب در عصر امپریالیسم و سرمایه داری است. صرف نظر از جهان بینی و فلسفه علمی این ایدئولوژی، اجزایی از مارکسیسم که مشخصاً جنبه تاریخی داشته تاکتیک های طبقه کارگر را در عصر حاضر بیان می کند، در مراحل دیگری از تکامل جامعه و تغییر صورت بندی های اجتماعی خود به خود از بین رفته و موضوعیت خویش را از نظر تئوریک از دست خواهد داد. مقولاتی نظیر دیکتاتوری پرولتاریا، دولت و تمامی مسائل مربوط به پرولتاریا در جامعه کاملاً بی طبقه، از آن جمله اند. اما از آنجا که از نظر تاریخی، ما در دوران انقلاب های پرولتری و ضد امپریالیستی قرار داریم و طبقه کارگر بنابر موقعیت اجتماعی و طبقاتیش و بنابر این که درست در مقابل سرمایه داری و امپریالیسم و کلاً در مقابل نیروهای وابسته به مناسبات قدیم قرار دارد، از پیشروترین و انقلابی ترین طبقات جامعه محسوب می گردد، از این جهت مارکسیسم به مثابه ایدئولوژی این طبقه، آن تفکر زنده ایست که از نظر تاریخی پاسخگوی حرکت این مرحله از تکامل جامعه بشری است. بنابر این مضمون و محتوایی که این ایدئولوژی با خود حمل می کند، صرفاً مربوط به گذشته نبوده و برای دورانی است که تازه در ابتدای آن هستیم، ولی این بدان معنی نیست که از مارکسیسم نیز استنباطات و تعبیر مختلف نشود. مارکسیسم خود بر این مسئله تصریح داشته و می گوید: ما هنوز در دوران جامعه طبقاتی هستیم. از آنجا که نیروها و اقشار مختلف با موقعیت طبقاتیشان به مارکسیسم می گروند و بخصوص از آنجا که مارکسیسم بر پایه یک فلسفه علمی بنا نهاده می شود و در درجه اول روشنفکران طبقات مرفه را بخود جذب می کند، بنابر موقعیت طبقاتی این روشنفکران، استنباطات و مفاهیم گوناگون پرولتری و یا بورژوایی از مارکسیسم ارائه داده می شود. بنابر این طبیعی است که از همان ابتدا این گرایشات گوناگون ایدئولوژیک و طبقاتی به درون مارکسیسم برده شود و نیروهای مختلف بنابر آن که در چه موقعیت اجتماعی - سیاسی در جامعه باشند، این یا آن تعبیر و تفسیر را از مارکسیسم به منزله ایدئولوژی طبقه کارگر ارائه دهند، و یا به همان نحو در عمل بکار بندند.

بروز رویزنیسم در جنبش کمونیستی (ملی یا جهانی) و انواع انحرافات دیگر دقیقاً در این رابطه قابل توضیح است. مسلماً وجود یک پایه فلسفی و علمی واحد هم که تغییر یافتنی نبوده و ملاک شناخت مارکسیسم - لنینیسم به مثابه ایدئولوژی طبقه کارگر محسوب می گردد، باز نمی تواند تعبیر و تفسیر گوناگونی از مارکسیسم - لنینیسم بوجود نیاورد.

خلاصه و حرف آخر اینکه این در درجه اول موقعیت طبقاتی و اجتماعی این یا آن نیروست که تعیین کننده مفهوم و معنی روبنای فکری و ایدئولوژیک مارکسیسم (همانند هر ایدئولوژی و مکتب دیگر) می باشد و نه یک مقوله مجرد و مطلق و از پیش تعیین شده. از نظر ما نیروهایی که هر چه بیشتر به سمت طبقه کارگر و به سمت آرمان ها و خواست های واقعی آن پیش می روند و از این نقطه عزیمت می کنند، اندیشه و عمل آنها هم به همان میزان پرولتریزه و مارکسیستی می شود. با حرکت از این دیدگاه، موضع مارکسیست - لنینیست ها در برابر مذهب زمانی که حامل مبارزات سیاسی و اجتماعی قشر و طبقه خاصی از جامعه می باشد، به وضوح روشن می گردد.

جزوه "اقتصاد به زبان ساده" و جزوه "شناخت" که چکیده جهان بینی، ایدئولوژی، خواسته ها و آرمان های این سازمان را منعکس می کند، مشخصاً بر نفی استثمار طبقات انقلابی و زحمتکش جامعه، بر قبول قوانین دیالکتیکی، مبارزه اضداد، قبول مبارزه طبقاتی به عنوان قانون حرکت تاریخ و حتی قبول ماتریالیسم تاریخی (صرف نظر از این که آنها را بشکلی به جهان بینی مذهبی ارتباط می داد) تاکید دارد.

گو این که به دلیل وجود مبانی کلی عقیدتی و مشترک مذهب در این ایدئولوژی با دیگر طرز تفکرهای مذهبی، طیفی از نیروهای دیگر هم طبیعتاً به این سازمان می پیوستند و یا به آن سمپاتی نشان می دادند ولی آن دسته از نیروهایی که با درک آگاهانه تری به این سازمان می پیوستند و تفاوت آن را با مذهب رایج در جامعه احساس می کردند، مشخصاً از نظر طبقاتی به سمت پرولتاریا و زحمتکشان جامعه گرایش داشته و به دفاع از آرمان ها و خواسته های آنان برخاسته بودند. این که در همان زمان هم بخشی از جریان های مذهبی جزوه "شناخت" و "اقتصاد به زبان ساده" را تحت این عنوان که این جزوات رنگ و بوی کمونیستی دارند تحریم کرده بودند و در مقابل، نیروهای اصیل سازمان مجاهدین خلق ایران، در وجود مارکسیست - لنینیست ها، زمینه وحدت بیشتری را جستجو می کردند تا مثلاً [در] برخی نیروهای مذهبی^۲، گواه بارزی است بر این که پایگاه ایدئولوژیک نیروهای فوق بطور کلی و سازمان مجاهدین خلق بطور اخص، آشکاراً با پایگاه ایدئولوژیک دیگر نیروهای مذهبی اختلاف داشته و بسوی آرمان های زحمتکشان جامعه میل می کرد. از این دیدگاه در جهت گیری ایدئولوژیک سازمان مجاهدین هسته رشد یابنده و حرکتی به سمت پذیرش مارکسیسم - لنینیسم، به مثابه ایدئولوژی طبقه کارگر و سلاح راهگشای مبارزات انقلابی زحمتکشان

۲- به دفاعیات شهدای مجاهد و بویژه، دفاعیات مجاهد شهید علی میهن دوست مراجعه شود.

وجود داشت. از این رو بسیار طبیعی بود که در جریان مبارزه انقلابی و پراتیک اجتماعی و درس گیری از مبارزات دیگر خلق ها و مطالعات تئوریک، بخش هایی از نیروهای سازمان آخرین بندها و تعلقات ایدئولوژیک و فرهنگی مذهبی را از دست و پای خود بگسلند و به این نتیجه برسند که یگانه ایدئولوژی و تفکر حامی زحمتکشان و طبقه کارگر مارکسیسم – لنینیسم بوده و تنها این تفکر است که می تواند با تکیه بر مبانی فلسفه علمی، تصویری دقیق علمی از مبارزه طبقاتی و قانونمندی تحول انقلابی جامعه ارائه دهد و یا تکیه بر یک درک قانونمندانه و علمی از تکامل جامعه و نقش پیشرو و بالنده نیروهای پیش برنده آن، منافع این نیروها را دنبال نموده و مبارزه خویش را بر مبارزات و خواست های انقلابی آنان منطبق نماید.

بنابر این زاده شدن یک جریان مارکسیستی از دل سازمان مجاهدین خلق ایران، به نظر ما امر اجتناب ناپذیری به شمار می رفت، چرا که کاملاً طبیعی بود که تفکر مسلط در سازمان مجاهدین با ویژگی هایی که از آن بر شمریم در ادامه حرکتش، بخصوص در متنی از فعالیت مبارزاتی و آنجا که پراتیک انقلابی و ضروریات مبارزه انقلابی، هر چه بیشتر مسلح شدن به اندیشه علمی را برای حل معضلات مبارزه ایجاب می نمود، دوالیسم و التقاطش را در مقطعی از این حرکت و در میان بخشی از نیروهای آن بشکند و آنها را بسوی مارکسیسم و جهان بینی طبقه کارگر سوق دهد. بدین ترتیب بخشی از نیروهای سازمان به مارکسیسم روی آوردند، بخشی دیگر همچنان بر ایدئولوژی گذشته باقی ماندند و بخشی نیز که بنابر وجود دیدگاه های کلی مذهبی در سازمان مجاهدین و ترکیب طبقاتی نیروهای موجود در آن امکان حیات داشتند، با درک تضاد هایشان با این ایدئولوژی مشخصاً به راست گرویدند.

به نظر ما شکستن و چند پاره شدن سازمان مجاهدین مشخصاً از عملکرد و تفکر و ایدئولوژی این سازمان در صحنه مبارزه نشأت گرفته و امری تصادفی و غیر مترقبه نبود.^۳ ولی آیا این بدان معنی بود که این تفکر و ایدئولوژی تماماً در این مقطع شکسته می شد و حریانی که نماینده تفکر و ایدئولوژی گذشته بود دیگر نمی توانست به حیات خویش ادامه دهد؟ مسلماً پاسخ منفی است.^۴ چه از نظر تئوریک و چه از جهت عملی و بر اساس واقعیت های عینی این امری غیر محتمل بود. ترکیب نیروهای این سازمان و ایدئولوژی و تفکر آن بهر حال نشانگر یک جریان وسیع در جامعه بود. این جریان رادیکال مسلماً نمی توانست ناگهان به شکل مکانیکی در یک مقطع متوقف شود.

روند تغییر و تحولات فکری و اجتماعی در صورت بندی و ترکیب طبقاتی جامعه چنان نیست که در طول یکی دو سال ناگهان قشر و طبقه ای ایجاد گردد و یا نابود شود، تفکری ناگهان زاده شود و یا زایل گردد. تغییرات اجتماعی و طبقاتی و لاجرم تحول در تفکر و ایدئولوژی بتدریج و در طی سال ها بوجود آمده و بتدریج و در طی سال ها زایل می شوند و حتی ممکن است برای مدت های مدید بقایای یک تفکر که البته ممکن است دیگر فاقد آن رسالت اولیه اش باشد، به اعتبار عوامل مختلف باقی بماند.

در این که انگیزه عمده نیروهایی که در این سازمان به مارکسیسم گرایش پیدا نمودند، جز مبارزه در راه خواست ها و آرمان های توده های زحمتکش و پیشرو نبود، جای بحث و تردیدی نیست و این را حرکت بعدی اکثریت آنها که سرانجام توانستند با انحرافات موجود در تغییر و تحولات سازمان مبارزه کرده و از اندیشه و عمل خود طرد

۳- تصویری از این قبیل که رشد و نضج یک جریان مارکسیستی از دل سازمان مجاهدین خلق ایران اساساً بدلیل "کم کاری ایدئولوژیک" و یا فرضاً کمبود آگاهی این یا آن عضو سازمان نسبت به ایدئولوژیش بوده است، به نظر ما باطل است. ممکن است یک جریان در برهه ای از زمان به صورت خودبخودی و بدلائل معرفتی و تجربی و ... بدنبال این یا آن تفکر و گرایش بیفتد ولی این دنباله روی در پروسه حرکت خویش نمی تواند تداوم یابد. پذیرش نهایی این یا آن ایدئولوژی دقیقاً در رابطه با خواست ها، آرمان ها و گرایشات عناصر وابسته به یک جریان طبقاتی تحقق می پذیرد. مارکسیسم درک و آگاهی را یک امر مافوق طبقاتی و مجرد ندانسته و علیرغم این که آگاهی را در چارچوب منافع و ملزومات طبقاتی فرد و یا جریان دارای نقش و تأثیر می داند ولی اساس گرایش به این یا آن ایدئولوژی را در رابطه با ماهیت طبقاتی – که البته به اشکال مختلف و پیچیده ممکن است تبلور یابد – تحلیل می کند. اگر فرد یا جریانی در یک مقطع زمانی صرفاً و یا عمدتاً در رابطه با عدم آگاهی و یا اشتباه دچار انحراف شده باشد، حتماً و ضرورتاً در رابطه با ماهیت طبقاتیش به مواضع اصلی خویش باز می گردد. نمونه تغییرات درونی سازمان مجاهدین و جریانات مختلف موجود در آن، خود گواه مشخصی بر این امر است. این تغییر و تحولات در مسیر حرکت خود نشان دادند که مقوله آگاهی در این جریان به چه میزان در ارتباط با گرایشات ایدئولوژیک آنها بوده است. این تجربه همچنین نشان داد که چگونه جریان مغلوب در مرحله ای به دلایل معرفتی (عدم بلوغ سیاسی و ضعف تئوریک) و برخی ضعف های ایدئولوژیک بدنبال یک جریان اپورتونیستی کشیده شد، ولی به محض این که شرایط مناسبی برای کسب آگاهی از ماهیت این جریان فراهم شد، به اعتبار ماهیت انقلابیش توانست به درک درستی از محتوای تفرقه افکنانه و اپورتونیستی جریان غالب نائل آمده و با آن به مبارزه برخیزد. در حالی که به ایمان و اعتقادش به مارکسیسم – لنینیسم نه تنها کوچکترین خللی وارد نشد، بلکه حتی در رابطه با همین انحراف به حقانیت آن بیشتر پی برد.

۴- بیانیته اعلام مواضع ایدئولوژیک "سازمان مجاهدین خلق ایران" بنادرست و بطور انحرافی، چنین می پندارد که تحولی که در سازمان در شرف وقوع بود، ناشی از بروز یک جریان عمیق و قاطع در سطح جامعه است. در صفحه ۱۰ بیانیته می خوانیم: "صرف نظر از اهمیتی که همواره مسائل ایدئولوژیک در هر جنبشی داراست، و در تحلیل نهایی هر ... [پدیده ای]، اینجا در شرایط فعلی ایران، اهمیت مسائل ایدئولوژیک تنها بخاطر تبعیت از این قانون عام مبارزات اجتماعی نیست، بلکه جامعه ما و تاریخ فرهنگ اندیشه انقلابی مردم ما، اینک بر یکی از مهمترین سر فصل های تاریخی خود قرار گرفته است. در این سرفصل سرنوشت مبارزه ایدئولوژیک که سال های سال گاه شدید و گاه ضعیف، در میان نیروهای مختلف جریان داشت، بالاخره به نتیجه نهایی و سمت تعیین کننده خود نزدیک می شود. مضمون این بیانیته، انعکاس این مبارزه ایدئولوژیک در میان سازمان ما و نتیجه نهایی آن را آشکار می سازد..." استنباطات فوق نشان می دهد که چگونه نویسنده بیانیته، نقطه نظر خود محور بینانه و انحرافی فوق را در خدمت تئوریزه کردن عملکردهای انحرافی خود نسبت به جریان ها و نیروهای مذهبی درون سازمان، که تحول مارکسیستی را پذیرا نشده اند، قرار داده است.

کنند، ثابت نمود.

بدین ترتیب آنچه خصلت عمده این جریان را در پایین تشکیل می داد حرکت صادقانه آن نسبت به طبقه کارگر و کلا زحمتکشان جامعه بود. در این جا این سوال مطرح می شود که آیا گفته بالا با این که جریان عمومی بخش منشعب در آستانه حرکتش بدنبال يك جریان اپورتونیستی کشیده شد، تناقضی ندارد؟ آیا می شود يك جریان هم اصیل و انقلابی باشد و هم در يك مقطع بدنبال يك انحراف بیافند؟ ما ذیلا نشان خواهیم داد که این امر محتملی است. در مبارزه سیاسی - اجتماعی بدلائل گوناگون معرفتی و تجربی و ایضا برخی نارسایی های ایدئولوژیک که مربوط به منشأ طبقاتی نیروها می شود، همواره امکان انحراف در يك مرحله وجود دارد.

تمام مطالبی که ما فوقا بدان اشاره نمودیم، جنبه ماهوی و حرکت درونی پدیده و بیان تئوریک این تحول بود. اما، این که در عمل، این حرکت اجتناب ناپذیر به چه شکلی می توانست بروز پیدا کند، دیگر بستگی به چگونگی هدایت و نقش عنصر آگاه داشت. اگر این هدایت براساس تحلیل علمی از ماهیت این پدیده و تغییر و تحولات بالقوه و داخلی آن صورت می گرفت، مرزبندی جریان مارکسیستی از جریان مذهبی می توانست به بی درد ترین و اصولی ترین شکل صورت پذیرد و در این صورت دو جریان مارکسیستی و مذهبی می توانستند با تکیه بر مواضع خویش فعالیت نموده و هر يك هویت مشخص خود را دارا باشند.

ادامه فعالیت سازمانی جریان مذهبی که همچنان بر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران تکیه داشت، تنها با ایجاد شرایط دمکراتیک برای برخورد نظرات و عقاید و سپس مرزبندی و انشعاب حول آن ممکن و میسر می گردد، لیکن به سبب گرایشات و مواضع انحرافی عناصری که در آن مقطع در رهبری جریان مارکسیستی قرار گرفته بودند، این گذار در بدترین شکل خود و به صورت انحصارطلبی و توطئه چینی انجام پذیرفت.

گو این که این تغییر و تحول همان طور که گفته شد در بستر مشی چریکی صورت گرفت و از این جهت انتظار این که هدایت آن به عهده يك رهبری پرولتری و مارکسیستی - لنینیستی قرار گیرد، تصویری باطل بیش نبود، لیکن در بررسی این مسئله به هر حال می بایست حرکات و اشتباهات نادرست رهبری بر اساس استنباط علمی از حرکت این جریان ارزیابی شده و ضعف ها، نواقص و انحرافات آن مشخص گردد. بویژه آن که چیزی که در عمل اتفاق افتاد اگر چه بر زمینه مشی چریکی صورت گرفت، اما از ملزومات اجتناب ناپذیر آن نبود و در صورت وجود يك رهبری با مواضع سالمتر ایدئولوژیک، این گذار به صورت دیگری طی می شد، چنان که در همان زمان نیز پیشنهادات مشخصی از سوی اعضای سازمان مطرح می شد، مبنی بر این که جریانات مختلف سازمان به تشکیل دو هسته مارکسیستی و مذهبی بیانجامد و یا فرضا جبهه ای از دو سازمان مذهبی و مارکسیستی بوجود آید که رهبری بر هیچ يك از آنها واقعی نگذارد.

اولین و یکی از مهمترین انحرافات تئوریک رهبری آن بود که جهت دیگر این نقاط را که بروز يك جریان مشخص و صرفا مذهبی و یا ادامه حیات همان جریان فکری مجاهدین بود، نادیده می گرفت و چنین وانمود می ساخت که هر کس در این میان به جریان مارکسیستی نپیوندد، از آنجا که پراتیک و زمینه های ذهنی برای تغییر و تکاملش آماده بوده است، حتما و ضرورتا اپورتونیست و غیر مبارز است و هیچ رابطه ای نمی تواند با این سازمان داشته باشد. این رهبری در مقابل تلاش بخشی از نیروهای مذهبی، جهت حفظ هویت و تشکل سازمان مجاهدین، آنها را خائن، توطئه گر و سازمان شکن می نامید. بر مبنای چنین تصورات و تئوری های اپورتونیستی (اپورتونیسم از نظر گرایشات انحصارطلبانه و سلطه طلبانه شبه بورژوایی که در آن موجود بود و عملکرد آن در تمام آثار و پهنه های دیگر سازمان نیز بروز نمود) بود که رهبری سازمان مرتکب اشتباهات و خطاهای جبران ناپذیری شد و ارگان ها و عناصر دیگر سازمان نیز، چه آگاهانه و چه نا آگاهانه، به اعتبار نقش دوگانه رهبری و مجموعه ضعف ها و کمبودهایی که در میان اکثریت اعضا و کادرهای سازمان حاکم بود و بخصوص در زیر سلطه دیکتاتور مآبانه ای که از قبل حاصل شده بود، عملکردهای انحرافی رهبری را تایید کرده و یا به سکوت برگزار کردند. ما پایه ایدئولوژیک چنین اشتباهات مرگباری را در "بالا" و از جانب جریان حاکم بر سازمان در آن زمان و پذیرش آن را در "پایین"، در صفحات بعد توضیح خواهیم داد. اما، ماهیت تغییر و تحولات فکری مارکسیستی در سازمان مجاهدین خلق ایران چه بود؟ همان طور که گفتیم این تغییر و تحولات که بر بستر مشی چریکی صورت می گرفت، گو این که از نظر فلسفی، پوسته اید آلیسم مذهبی را شکست ولی از نقطه نظر بینشی نتوانست با آن دیدگاه و آن بینش غیر توده ای که در مشی چریکی و مبنای سیاسی - استرژیک آن نهفته بود، مرزبندی نماید.

به همین دلیل این تحول اساسا يك تحول عمیق مارکسیستی نمی توانست باشد. به عبارت دیگر بخش

۵- زندگی و چهره مبارزاتی بسیاری از رفقای که در این جریان به مارکسیسم گرویده اند برای تمام کسانی که آنها را می شناختند روشن تر از آن است که اتهامات کینه توزانه ای که به آنان نسبت داده اند، به ایشان بچسبد.

مارکسیست شده سازمان مجاهدین، علیرغم آن که در جهان بینی فلسفی خود ماتریالیسم را جانشین ایده آلیسم مذهبی کرده بود، ولی همچنان در دایره تنگ ایده آلیسم و نگرش غیر توده ای موجود در مشی چریکی قرار داشت و از این رو نه تنها در مشی سیاسی و مناسبات درونی و بیرونی سازمان تغییراتی اساسی رخ نداد، بلکه به دلیل کشانده شدن به یک جریان مشخصا اپورتونیستی، بیش از پیش به "چپ روی" افتاد.

همان طور که قبلا نیز اشاره نمودیم، زمینه رشد یک جریان فکری ماتریالیسم دیالکتیک به دلایل مختلف (که قبلا مورد بحث قرار گرفت) فراهم شده و سازمان بالقوه آستان چنین جریانی بود. با شکل گیری و رشد عناصر ذهنی این تحول (هدایت تئوریک آن از سوی رهبری) بروز یک جریان مارکسیستی و یا بهتر است بگوییم ماتریالیستی در سازمان صورت عینی به خود پذیرفت و جنبه مادی گرفت و چندان طولی نکشید که استخوانبندی اصلی سازمان (غالب رفقای مسئول و کادرهای اصلی) مارکسیسم را پذیرفتند. اما از همین نقطه دو جریان عام در سازمان از یکدیگر متمایز می گردید: جریانی که رهبری از یک موضع مشخصا روشنفکرانه و سلطه طلبانه و شبه بورژوایی آن را نمایندگی می کرد و گرایشی که در "پایین" و میان کادرها وجود داشت^۶ و از نظر فکری و طبقاتی عمدتا بر حرکت اقشار متوسط و پایین خرده بورژوازی که به سمت پرولتاریا میل می کرد منطبق می شد. رهبری سازمان به اعتبار تجربه بیشتر، در دست داشتن اهرم های تشکیلاتی و توان تئوریک، بسادگی قادر شد در راس این جریان قرار گیرد و زمینه مساعدی فراهم سازد تا حرکتی را که در پایین به شکل نطفه ای وجود داشت، بصورت یک جریان گسترده به دنبال خود بکشانند. چرا که صرف نظر از ماهیت حرکت و انگیزه های آن، رهبری این امتیاز بزرگ را داشت که نیاز تئوریک جریان پایین را در زمینه درک کلی ترین ابهامات و مسائل موجود تامین سازد و این امر به رهبری نقشی دو گانه می بخشید.

البته نقش رهبری در آماده کردن شرایط ذهنی برای این تغییر و تحولات فکری نمی توانست مجرد از سایر عملکردهای سیاسی - ایدئولوژیک رهبری و بخصوص جهت حرکت آن باشد، لیکن ضعف عمده تئوریک و سیاسی در میان اعضا و مسئولین سازمانی و عطش آنها برای رفع ابهامات و معضلات خویش در این زمینه و همین طور کتمان کردن و تحریف بسیاری از عملکردهای نادرست تشکیلاتی در مقابل کادرها و اعضا^۷ مجموعا سبب می شد که حداقل در آن زمان تضادهای موجود در عملکردهای رهبری به زیر سوال قرار داده نشده و تعارضاتی به وجود نیاید، چرا که موقعیت ویژه رهبری و تفاوت بارزی که از جهت توانایی تئوریک با توده های سازمانی داشت، سبب می شد که بسیاری از اعضا و مسئولین سازمان از ماهیت حرکت رهبری و موضع ناسالم او در این جریان مارکسیستی غافل بمانند.

بدین ترتیب وحدت گرایشات دیگر (در پایین) با جریان رهبری از دو موضع متفاوت در زمینه مشی چریکی حاصل می شود. وحدتی که از همان ابتدا از سال ۱۳۵۲ به بعد تضاد مشخصی را با خود حمل می کند که حرکت سازمان و بسیاری از مسائل بیرونی و درونی آن را بر مبنای این تضاد می توان توضیح داد. نطفه این تضاد از همان ابتدا، از بدو تغییر و تحولات درونی، در سازمان وجود داشت و حتی قبل از آن در موارد مشخص بروز کرده بود که با سرکوب خشونت بار رهبری فروکش می نمود و پس از چندی به تمکین و تمجید پایین از بالا منجر می شد. ما بعدا در حرکت این تضاد خواهیم دید که چگونه بالاخره در مرحله ای از حرکت سازمان، جنبه دیگر تضاد رشد نموده و منجر به تغییر بنیادی سازمان، تغییر در تفکر، ایدئولوژی، سیاست و رهبری شده و انتقاد اصولی سازمان از گذشته خود را موجب گردید.

بنابر این در جریان تغییر و تحولات درونی سازمان همان عاملی که زمینه مساعد را برای حرکت و رشد تحول ایدئولوژیک در بین اعضا و مسئولین سازمان فراهم نموده و عمدتا به همین دلیل هم در رهبری این جریان قرار گرفته بود، به دلیل نقطه عزیمت خاص خویش، به دلیل مواضع ایدئولوژیک و طبقاتی اش و نیز به دلیل انگیزه های شدید سلطه طلبانه و شبه بورژوایی خود، ضرباتی جدی بر پیکر تحول مارکسیستی سازمان و هم چنین بر کل جنبش وارد نمود.

خائن و توطئه گر خواندن مخالفین داخلی، سرکوب و اعدام رفقای مذهبی که در رابطه با عملکرد انحرافی و اپورتونیستی رهبری مجبور به جمع آوری نیروهای خود شده و در صدد انشعاب برآمده بودند و حرکت بر این مبنای که جریان تحول یافته را وارث سازمان مجاهدین خلق ایران بشمارد، بسیاری از نتایج ارزنده ای را که می توانست این تغییر و تحول ایدئولوژیک در سطح جنبش ببار آورد به ضد خودش مبدل نمود. مشوب کردن ذهن نیروهای مبارز نسبت

۶- وقتی از گرایش در پایین صحبت می کنیم، منظورمان نه یک جریان شکل گرفته و منسجم سیاسی - ایدئولوژیک است، زیرا در این صورت اساسا زندگی و سازش آن با جریان رهبری ناممکن می شد، بلکه منظور سمت گیری صحیحی است که این گرایش بطور غیر متشکل و سازمان نیافته دنبال می کرد، ولی با توجه به هژمونی جریان حاکم اپورتونیستی، قادر نبود حاکمیت نظرات خود را اعمال کند.

۷- به طور مثال اعضا و کادرهای سازمان از اعدام مجاهد شهید [محمد] یقینی "بی خبر" بودند و سرانجام علیرغم خواست رهبری، اعضا بدان پی بردند! یا در مورد ترور مجاهد شهید [مجید] شریف واقفی و [مرتضی] صمدیه لباف، رهبری علت دست زدن به عمل را خیانت تشکیلاتی از جانب آنها وانمود می کرد (مراجعه شود به "بیانیه اعلام [تغییر] مواضع... سال ۱۳۵۴).

به مناسبات طبقات در جنبش دمکراتیک و نسبت به مبارزه ایدئولوژیک میان این نیروها، جلوه آنتاگونیسم دادن به تضادهای درون خلق تا برانگیختن احساسات ضد کمونیستی و دامن زدن به آن از طرف بخشی از نیروهای انقلابی خلق و مشوب کردن اذهان نیروهای مبارز نسبت به اندیشه و عمل کمونیستی و ... این ها همه از ضربات و نتایج ناگواری بود که از همان بدو ظهور جریان ماتریالیستی به دلیل رهبری انحرافی آن در سطح جنبش بروز کرد. به این ترتیب می بینیم که "رهبری" با يك دست توانایی های علمی و تئوریک را که نیاز مبرم این تغییر و تحولات بود و زمینه بسیار مساعدی را برای رشد و نمو آن فراهم می کرد، به سازمان عرضه می نمود، ولی با دست دیگر و از طریق همین جریان تحول ایدئولوژیک (که رهبری و سلطه بلامنازعش را به دست آورده بود) ضرباتی جدی بر پیکر جنبش و مصالح آن وارد می آورد.

با توجه به توضیحاتی که در بالا ارائه شد و برای این که تصویر روشنی از حرکت سازمان در طی سال های ۱۳۵۲ به بعد بدست آید لازم است بطور محوری به شرایطی که در این زمان بر سازمان در زمینه های مختلف حاکم بود، اشاره کنیم.

الف: سازمان همچنان بر بستر مشی چریکی حرکت می کند. درک آن از این مشی عمدتاً يك درک غریزی است و نه حتی ظاهراً علمی و تئوریزه شده، همانند تحلیل هایی که رفقای فدایی ارائه می دادند. توجه به این عامل یعنی حاکمیت بی چون و چرای مشی چریکی بر کل سازمان در این زمان برای شناخت مسائل درونی و حرکت آن اهمیت دارد.

ب: سازمان از نظر تئوریک و سیاسی در سطحی نازل قرار دارد. صرف نظر از این که کم بها دادن به کار تئوریک و سیاسی از ویژگی های مشی چریکی است، شهادت و یا دستگیری بسیاری از رفقای با تجربه و ارزنده در کاهش سطح تئوریک و سیاسی سازمان موثر می افتد.

ج: از آنجا که تفکر و ایدئولوژی سازمان مشخصاً تمایلات بخش رادیکال خرده بورژوازی متوسط و پایین مذهبی را که به سمت پرولتاریا سیر می کرد، منعکس می کند، خصوصیات فکری و خصلتی آنها را هم طبعاً با خود حمل می نماید. این خصوصیات نظیر محافظه کاری، روحیه انفعال و پاسیویته (پاسیو بودن)، شخصیت پرستی، دنباله روی و سازشکاری و ... ارتباط مشخصی با منشا قشری و طبقاتی توده های سازمانی داشته و در عملکردهای درونی سازمان و بخصوص دنباله روی پایین از بالا بروز مشخصی می یابد.

د: به دلیل این که ارتباط مشخصی میان مسائل تئوریک و پراتیک روزمره سازمان (در زمینه مبارزه حاد و خونین علیه رژیم) از يك طرف و مذهب از طرف دیگر وجود ندارد، بطور خود بخودی مذهب در حاشیه کار سازمان قرار می گیرد و بالعکس در رابطه با مسائل مشخص عملی و تئوریک که در مبارزه انقلابی بدان برخورد می شود، ادبیات و فرهنگ مارکسیستی راه خود را در سازمان هر چه بیشتر باز می نماید و به دلیل وجود زمینه های اعتقاد به سوسیالیسم و جامعه بی طبقه، گرایش عمومی مشخصی برای پذیرش مارکسیسم پدید می آورد.

با توجه به شرایطی که سازمان را احاطه کرده بود و در بالا مختصراً بدان اشاره شد، روشن می گردد که [حتی] اگر جریانی در راس تغییر و تحولات سازمان قرار می گرفت که می توانست نیازهای انقلابی و تکاملی سازمان را از جهات تئوریک تأمین نماید، زمینه برای پذیرش و دنباله روی از آن بدون برخورد با ماهیت واقعی و عملکردهای درونی اش بسیار فراهم بود. همانطور که دیدیم چنین هم شد. يك جریان سلطه طلبانه و دیکتاتور منشانه شبه بورژوایی به اعتبار تسلط تئوریکش و در دست داشتن ابزار تشکیلاتی، توانست جای پای خویش را برای يك دوره در سازمان مستحکم نماید، بدون این که تضادهای ماهویش با جریان سالم و متحولی که در پایین قرار داشت طوری حدت یابد که سلطه طلبی او را در این مرحله زیر سوال قرار دهد. البته این تضاد گاه و بیگاه در موارد مشخص بین بالا و پایین بروز می کرد ولی هر بار بوسیله عامل به اصطلاح "مبارزه ایدئولوژیک" سرکوب می گشت. اما مهمتر از همه، زمینه اصلی این وحدت، یعنی مشی چریکی و ملزومات آن به همراه مجموعه عوامل دیگر، تعادل نیروها و ... در پذیرش چنین سلطه ای نقش موثری را ایفا می کرد. بی جهت نبود که با وجود انتقادات فراوانی که از گوشه و کنار به عملکردهای انحرافی سازمان در رابطه با نیروهای مذهبی وارد می شد و سازمان را به سوی انزوا می راند، باز هم تا مدت ها، خللی در ارکان این وحدت بوجود نمی آمد و توده ها به سادگی از اطراف رهبری پراکنده نمی شدند. این انزوا و نیز حملاتی که از جانب نیروهای گوناگون مذهبی، توجیه تئوریک خود را در میان توده های سازمانی چنین می یافت که "این پرولتاریا است که از طرف خرده بورژوازی مورد حمله و تهاجم قرار می گیرد!" بیانی که پیوسته از سوی رهبری، در ذهن خام توده های سازمان القا می گردید.

از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ که مواضع جدید سازمان در سطح جنبش اعلام شد، رهبری با استفاده از عامل سرکوب به اصطلاح "مبارزه ایدئولوژیک" که بعداً به آن خواهیم پرداخت و همچنین آمادگی هایی که در درون سازمان

وجود داشت و پیرامون آنها قبلاً نیز سخن گفتیم توانست خود را در سازمان تثبیت نموده و اعتماد کادرها را بخود جلب نماید، تا بدان حد که نوشته ها و موضوعی که از سوی رهبری و به نام سازمان در سطح جنبش انتشار می یافت، هیچگاه با مخالفتی جدی و پیگیر روبرو نمی شد و این باور عمومی بوجود آمده بود که حق طبیعی رهبری است که این مواضع را به نام سازمان اعلام نماید و کادرها و مسئولین عملاً حق در انتقاد و دخالت در آن نداشته باشند. به همین جهت علیرغم مخالفت ها و سوالات پراکنده در مورد مواضع سازمان، مخالفت و مبارزه ای که اساس این شیوه و سبک کار را به صورت جدی زیر سوال قرار دهد، صورت نمی گیرد.

جالب است که مثلاً در مورد طرح " جبهه واحد توده ای " حتی فرد دوم رهبری نیز تا مدتی بعد از اعلام مواضع در سطح جنبش آن طور که خود اظهار می کرد نسبت به آن توجیه نبود، حال چه رسد به کادرها و مسئولین پایین تر سازمان که این مواضع به آنها ابلاغ شده و به عنوان آموزش به میانشان برده می شد. به این ترتیب با انتشار اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان، رهبری توانست حتی بیشتر از گذشته، خود را در سازمان تثبیت نماید. این مواضع و چگونگی اعلام آن بنا به دلایلی که در بالا گفته شد و عدم کار توده ای روی آن، وجود روابط غیر دمکراتیک در سازمان و ... نمی توانست مواضع واقعی سازمان را منعکس کند، هر چند که جنبه های شخصی از آن را در زمینه مرزبندی با مذهب بیان می کرد. از آن جایی که این جریان اساساً در برخورد با مذهب و نقد آن برخاسته بود، طبعاً ضرورت پاسخگویی به جنبه هایی از التقاطی گری گذشته سازمان در آن نهفته بود. لیکن به جرات می توان گفت، چگونگی و ماهیت این مرزبندی، شیوه ها و سبک کاری که در پیش گرفته شد و به طور کلی مواضع اپورتونیستی ای که در مقابل نیروهای مذهبی اتخاذ گردید، هرگز نمی توانست با مواضع انقلابی و وحدت طلبانه ای که در پایین جریان داشت تطبیق یابد. کما این که حرکت آینده اش هم آن را تایید کرد (مخالفت ها و نظرات و پیشنهاداتی که از سوی کادرها و اعضای سازمان در همان زمان یعنی قبل از اعلام مواضع به رهبری ارائه می شد، خود بیان این روحیه عمومی بود). اما ببینیم این سلطه جبارانه و این دیکتاتوری شبه بورژوایی در سازمان به کمک چه ابزاری حاصل می شد؟

* * * * *

« فصل دوم »

" مبارزه ایدئولوژیک" ابزاری برای سلطه ...؟

درباره مبارزه ایدئولوژیک در بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق، مطالب زیادی چه از سوی این بخش بطور کلی و چه از طرف دیگران بصورت سؤال و ابهام مطرح شده است که تا کنون در این باره برخورد مشخصی صورت نگرفته و پاسخ روشنی از سوی ما به نیروهای انقلابی داده نشده است. ما هم اکنون سعی می کنیم بطور اجمالی به این سؤال پاسخ بگوییم. ضمناً این جوابی است که طبعاً بعد از نقد بسیاری از مواضع گذشته و بخصوص مشی چریکی برای ما حاصل شده است.

قبل از وارد شدن به بحث اصلی یادآوری این نکته را ضروری می دانیم که هدف ما در این جا قبل از هر چیز افشای مواضع انحرافی رهبری سازمان در دوره مورد بحث می باشد که طی آن رهبری به عنوان نماینده جریان حاکم بر سازمان از موضعی اپورتونیستی با نظرات مخالف برخورد می کرده است. مسلم است، تمام نظراتی که مورد حمله رهبری واقع می شدند، نظرات صحیح و توده ای نبوده اند و باز روشن است که صرف مبارزه علیه نظرات نادرست از جانب رهبری هیچ گونه حقانیتی به مشی عمومی او در مبارزه ایدئولوژیک نمی دهد، بلکه مهم این است که ببینیم خط مشی عمومی این مبارزه ایدئولوژیک چه بوده است؟ و آیا این شیوه مبارزه ایدئولوژیک به غلبه هر چه بیشتر نهادهای دمکراتیک و انقلابی در خطوط سیاسی - تشکیلاتی ما کمک می کرد و یا بالعکس کاربرد این شیوه هر چه بیشتر به حاکمیت نظرات انحرافی در سازمان منجر می شده است؟

مبارزه ایدئولوژیک و معنی و عملکرد خاص آن اولین بار از طریق فرهنگ و ادبیات انقلاب چین به " سازمان" راه یافت. چه در قبل از شهریور ۱۳۵۰ و چه بعد از آن مطالعه ادبیات انقلاب چین در سازمان بطور گسترده ای رواج داشت. سادگی این متون و رهنمودها و توصیه های اخلاقی آن زمینه پذیرش زیادی در سازمان ما داشت و این با توجه به مواضع مذهبی ما امری طبیعی بود.

بعد از ضربات شهریور ۱۳۵۰ و دستگیری عده قابل توجه از کادرها و مسئولین آن زمان، " سازمان مجاهدین خلق" دچار سردرگمی و بحرانی گردید که رهبری و رفقای سازمان را بیش از پیش مجبور به ریشه یابی علل این ضربات می نمود. پیچیدگی و مشکلات عملی کار و نداشتن چشم انداز روشن و مشخص از آینده که ادامه آن به سال های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ نیز کشیده شده بود بر عمق نارسایی ها می افزود. با پیش آمدن چنین نارسایی ها و مشکلاتی در سطح تشکیلات، تجربیات انقلاب چین در زمینه مسائل سازمانی بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفت. مشکلات فراوانی از قبیل چگونگی برخورد با مسائل مربوط به رهبری و مرکزیت دمکراتیک، تضادهای درون سازمانی و چگونگی حل آنها، آموزش و ... در مقابل سازمان قرار داشت که در برخورد با مسائل مربوط به رهبری و آموزش، تجربیات انقلاب چین تا حد زیادی جوابگوی مسائل مبتلا به ما بود.

محتوای جزوه هایی که در سازمان به عنوان مدارک آموزش رایج بود از قبیل: "علیه لیبرالیسم"، "اصلاح سبک کار"، "آموزش خود را از نو بسازیم"، "علیه نظرات نادرست در حزب"، "کتاب سرخ"، "چگونه می توان یک کمونیست خوب بود" (نوشته لیو شائوچی) و "درباره حزب" همان طور که پیداست عمدتاً حول مسائل آموزشی و حل تضادهای درون سازمانی دور می زد. در این جزوات و بخصوص جزوات "درباره حزب" و "چگونه می توان یک کمونیست خوب بود"، روی مبارزه ایدئولوژیک، مبارزه با ضعف ها و خصائل طبقاتی نظیر اندیویدالیسم، و رهبری طلبی، سکتاریسم، دیارتمانالیسم و ... تأکید زیادی می شد. طبعاً وقتی ما خودمان در پراتیک انقلابی با مظاهر تشکیلاتی و اشکال مختلف این ضعف ها برخورد می نمودیم، رهنمودها و توصیه ها و درس های آن برآیمان جالب توجه می نمود و ایده های مشخصی از آن می گرفتیم. در نشست فوق العاده و جمع های "بررسی و تصمیم" که در بهار سال ۱۳۵۲ برای بررسی مسائل و مشکلات سازمانی تشکیل شد، نموده های مختلفی از گذشته در رابطه با نارسایی ها و انحرافات سازمانی آورده می شد که مجموعاً ضرورت مبارزه با ضعف هایی نظیر کم بها دادن به کادرهای پایین، دگماتیسم، پاترنالیسم، شخصیت پرستی، غرور و ... رهبری طلبی بالا و ... را مورد تأکید قرار می داد^۸ (که البته در

۸- لازم به تذکر است که این مسائل در زندان نیز مورد توجه رفقای اسیر قرار گرفته و تحلیل هایی در این مورد ارائه شده بود که در اختیار رفقای سازمان قرار داشت.

۹- با وجودی که بادهای ضعیف و مسمومی که شروع به وزیدن کرده است، به "هیچ وجه شکل غالب و جریان عام سازمان را تشکیل نمی دهد، اما در... عین حال چنانچه برخورد اصولی و پیگیر با آنها نشود و چنان چه هشپاری خود را در مقابل پیدایش و ظهور آنها که در شکل

آن زمان استنباط ما از این ضعف ها، کاملاً جنبه روبنایی و مذهبی داشت).

بعد از گزارش نیمه تحلیلی که در این زمان توسط یکی از اعضای رهبری، از گذشته ارائه داده بود و به بسیاری از این ضعف ها که در بالا برشمردیم اشاره کرده بود، ضرورت حتمی چنین مبارزه ای در سازمان به عنوان محتوای آموزشی مرحله بعد مطرح شد.

از این به بعد بود که "مبارزه ایدئولوژیک" به عنوان یگانه راه حل تضادهای درون سازمانی و پاسخگوی مسائل آموزشی سازمان، در متن برنامه آموزشی سازمان قرار گرفت، بدون این که تصویر و چشم انداز مشخص و روشنی از این که این مبارزه چگونه باید شکل گرفته و به پیش برده شود، در نظر داشته باشیم. همین قدر بطور کلی بر این استنباط بودیم که ریشه بسیاری از ضعف ها و نارسایی ها، تناقضات سیاسی - تشکیلاتی، به ضعف ها، انحرافات و خصائل طبقاتی افراد که آن هم باید بوسیله مبارزه ایدئولوژیک حل شود، مربوط می گردد.

بلافاصله بعد از تشکیل سازماندهی جدید، در اولین مبارزاتی که در سازمان علیه گرایشات انحرافی رهبری جدید - که ارتباط مشخصی با تجارب قبلی داشت - به راه افتاد، رهبری جدید استنباط خاص خودش را از مبارزه ایدئولوژیک و جهت و مضمون آن ارائه داد. این مبارزه که از "پایین" جریان داشت با تاکید بر دست آوردهای دوره گذشته، "گرایشات انحرافی" رهبری جدید را از قبیل، "غرور"، "پاترنالیسم". "کم بها دادن و تحقیر کادرها" و ... (البته با همان استنباطات روبنایی و مذهبی) هدف قرار داده بود. لیکن این مبارزه از همان ابتدا و قبل از آن که به انسجام اولیه ای دست یابد، با یک تهاجم و حمله متقابل رهبری و با تهمت و افترا پاسخ داده شد و به عنوان اولین تجربه مبارزه ایدئولوژیک از سوی رهبری سازمان این طور وانمود شد که مبارزه ایدئولوژیک مورد نظر، مبارزه با گرایشات رهبری طلبانه و سکتاریستی چنین عناصری است که می خواهند در پوشش انتقادات خوش آب و رنگ برای خویش موضع بالاتری دست و پا کنند و بدین گونه مضمونی تحریف شده و غیر واقعی از مبارزه ایدئولوژیک به رفقای سازمانی تحمیل می گردد.^۱

بدین ترتیب در اولین گام های حیات نوین سازمانی جهت و هدف جریانی که به اعتبار برخورداری از یک درک حداقل تجربی و غریزی از انحرافات و نارسایی های گذشته، از حقانیتی نسبی برخوردار بود، بکلی تعبیر یافت و مضمون مبارزه ایدئولوژیک که در نظر رفقای سازمانی بود، اساساً تحریف شد. این مضمون البته مبتنی بر تحلیلی همه جانبه و علمی نبود، ولی لااقل می توانست در یک مرحله جنبه هایی از انحرافات رهبری را به زیر سؤال کشد. چنان که جریان هایی که اتفاقاً همان انحرافات گذشته را یعنی "یکه تازی مرکزیت"، "غرور"، "پاترنالیسم" و "تحقیر توده ها و کادرها" را مورد انتقاد قرار می دادند، انتقاداتی که اینک به شکل بارزتری در رهبری جدید تجلی یافته بود، این بار خواستار شده بودند که "شورایی" مرکب از مسئولین سازمان، مرکزیت را تحت کنترل و حسابرسی قرار دهد و بدین ترتیب هدف خود را از مضمون واقعی مبارزه ایدئولوژیک نشان داده بودند. لیکن رهبری با علم کردن برخی ضعف ها و انحرافات فرعی در انتقادات فوق (که بروز آنها با استنباط های روبنایی که از این انتقادات می رفت امری طبیعی بود) و برجسته کردن آن در پوشش مصالح و منافع سازمانی توانست در یک مرحله این جریان را سرکوب و خاموش سازد و عمدتاً با اتکا به همین تهاجم و عقب راندن مخالفین بود که رهبری توانست حاکمیت خود را در سازمان تثبیت نماید و بدین ترتیب جریان مبارزه ایدئولوژیک را به خدمت سلطه طلبی خود درآورد. جهتی که رهبری در مبارزه "ایدئولوژیک" درون سازمانی برگزیده بود دقیقاً مغایر و متضاد با هدف اولیه ای بود که از طرف بخشی از "جمع های بررسی و تصمیم" برگزیده شده بود. از این پس مبارزه ایدئولوژیک به تدریج به صورت همه جانبه ای در

های خوش آب و رنگ تظاهر می کنند بالا نبریم، بالقوه امکان دارد که تبدیل به طوفان های مخرب و مسمومی شوند که حیات سیاسی تشکیلات را به مخاطره بیاندازند. هر گونه گرایش لیبرالیستی، هر گونه اعمال تمایلات فردی و هر گونه تضعیف مرکزیت و قوانین انضباطی تحت لوای مبارزه با پاترنالیسم و مبارزه با غرور سازمانی باید ریشه کن گردند (به نقل از جزوه "پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته تر سازیم"، از انتشارات داخلی سازمان سپایز ۱۳۵۳)

تمام حملات فوق به نقطه نظری صورت می گیرد، که خواستار کنترل مرکزیت از طرف توده های سازمانی از طریق گزارش دهی منظم آن، بوده است! ریفیقی که نظرات وی در این جزوه به عنوان یکی از سه جریان "انحرافی" درون سازمان در آن مرحله مورد "نقد" قرار گرفته است، در این باره پیشنهاد می کرده است که " : جلساتی تقریباً هر سه ماه یک بار از افراد شاخه ها تشکیل شود، که هم به اصلاح سبک کار و نارسایی و تبادل و برخورد فکری بپردازد و هم از مرکزیت در قبال وظائف هماهنگی و مسائلی که بهر ترتیب مربوط به کار اصلی سازمان می شود، حسابرسی شود..." (به نقل از همان جزوه)

حساسیت رهبری سازمان نسبت به این گرایش دمکراتیک در سازمان، که بنا به اعتراف خود او، " به هیچ وجه شکل غالب و جریان عام سازمان "را تشکیل نمی داد، و تلاش فعال او برای سرکوب آن در اولین نطفه های خود، از آن رو بود که گسترش آن، به تضعیف پایه های قدرت تشکیلاتی رهبری می انجامید، قدرتی که رهبری در آن موقعیت و شرایط متلاطم تحول سازمان، برای تصفیه حساب آنچنانی با جریان "ایده آلیسم مذهبی" و تصاحب تام و تمام سازمان، بدان نیاز داشت.

سازمان از "بالا" به "پایین" به راه افتاد. انتقادات "پایینی ها" به وسیله بالایی ها مطرح می شد و این خود به تحکیم سازماندهی و تحکیم موقعیت بالا و ... کمک بسیار می کرد. بخش بسیار مهمی از فعالیت و کار تئوریک رفقای سازمان را بررسی همین مسائل انتقادی تشکیل می داد. ظاهراً رسالت این "مبارزه ایدئولوژیک" حل تضادهای درون تشکیلاتی، مبارزه با خصائل، تفکرات و ایدئولوژی های غیر پرولتری در جهت حاکمیت ایدئولوژی پرولتری و حفظ وحدت سازمانی بود. ولی واقعیت امر چیزی جز جدال سیستماتیک "بالا" با "پایین" در تمام مدارهای سازمانی در جهت حفظ سلطه بالا و بخصوص رهبری و تفکر خاص آن و اعمال مرکزیت غیر دموکراتیک در جهت ادامه و بقایای مشی جدا از توده و آنارشستی و ... چریکی در سازمان ما و در جهت پوشاندن انحرافات و عملکردهای انحرافی سازمان، تناقضات و تضادهای ذاتی آن نبود. برای روشن کردن ماهیت و مضمون "مبارزه ایدئولوژیک" که در سازمان ما جریان داشته است، لازم است پایه های تئوریک این مبارزه، مضمون و محتوای واقعی آن، جهت و هدف آن و بالاخره آثار و عوارض آن را در سازمان بیشتر بشکافیم.

"مبارزه ایدئولوژیک" درون سازمان بر این پایه استوار بود و از این استنباط حرکت می کرد که نقش عامل داخلی را بطور غیر واقعی برجسته و مطلق می کرد و در مقابل به نقش و شرایط خارجی در حرکت پدیده و تغییرات آن بها نمی داد. بدین ترتیب پدیده، مجرد از شرایط و محیط مادی آن در نظر گرفته می شد و از این نظر اساساً با یک نگرش غیر دیالکتیکی به حرکت و تغییرات درونی پدیده برخورد می گردید. فی المثل اگر رفیقی در روابط تشکیلاتی در کادر مشی چریکی فلان اشتباه از او سر می زد و اشتباهش مثلاً باعث لو رفتن مدرک، دستگیری یا شهادت رفیقی می شد، مبارزه ایدئولوژیک بدون این که اساساً کاری به سیاست تشکیلاتی، مشی حاکم و روابط و مناسبات سازمانی و چگونگی رهبری داشته باشد، به سراغ "ذات ناباب" فرد رفته و علت را در "آن" سراغ می گرفت. و یا اگر تضادهای افراد در درون مثلاً یک گروه اوج می گرفت، رفیقی دچار انفعال، واخوردگی، بی تفاوتی ... می گشت، "مبارزه ایدئولوژیک" به سراغ ماهیت طبقاتی و ایدئولوژیکی فرد رفته، بدون این که اساساً به سیستم و سازمان دهی، به سیاست انحرافی حاکم و مشی سیاسی استراتژیک سازمان توجهی داشته باشد همه را ناشی از "ذات ناباب" و "فلان طلبی" و بهمان ضعف فرد دانسته و تغییرات این فرد را هم مجرد از عوامل مزبور خواستار بود.

پیداست که چنین نگرشی از مبارزه ایدئولوژیک بخصوص وقتی فقط در یک جهت یعنی از بالا به پایین جریان داشته باشد، در خدمت چه هدفی قرار می گیرد و رفقای ما چگونه اشتباهات و انحرافات اساسی ای را که اساساً و قبل از هر چیز باید علتش را در مشی و سیاست حاکم و مناسبات درونی و سیستم رهبری جستجو کرد، در پوشش فریبنده مبارزه با ضعف های طبقاتی افراد به عنوان ریشه چنین نارسایی ها و انحرافات گم می کردند. برای روشن شدن بیشتر مطلب لازم است، تصویر کلی یک هسته سازمانی را که ما در آن بسر می بردیم بشکافیم و به چگونگی ورود یک روشنفکر به سازمان و ساخت تشکیلاتی و مشی چریکی از ابتدای آن توجه کنیم.^{۱۰}

روشنفکر با تمام آن تصورات رمانتیک و قهرمان اندیشی های روشنفکرانه و احساس خفقانی که دیکتاتوری برایش بوجود آورده است، به سازمان چریکی می پیوندد. در ابتدا تصور مبارزه جانانه علیه رژیم، عمل قهرمانانه و تأثیرات مهیجی که عملیات سازمانش در افکار عمومی باقی می گذارد، نیروی محرکی است که به او زندگی می بخشد و شرایط تازه را محیط پرشور و پر هیجانی می یابد که می تواند بسیاری از تمایلات او را پاسخ دهد.

اقتناع چنین گرایشاتی در ابتدا مانع از آن می شود که به ماهیت حصار تنگی که در آن قدم نهاده پی برد. جدایی از مردم و زندگی روزمره آنان، که خود نتیجه اجتناب ناپذیر خصلت جدا از توده مشی چریکی است، بتدریج او را از محیط زندگی اجتماعی و سیاسی مردم دور و حتی نسبت بدان بی تفاوت می کند. از آنجا که "نگرش او نسبت به انقلاب" و مبارزه، اساساً توده ای نیست و از آنجا که همواره شخصیت او محور عملیات خودش می شود، مسائل مختلف زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم، علیرغم تکرار مکررات روشنفکرانه، برای او چندان اهمیتی پیدا نمی کند و این امر موجب می گردد که او حتی بصورت روشنفکرانه و سرزنش آمیزی با مردم برخورد کند که چرا آنها همواره به مسائل پیش پا افتاده زندگی مادی می اندیشند و همانند او به فکر مبارزه انقلابی و حماسه سرایی های قهرمانانه نیستند. در تفکر این روشنفکر، این که مبارزه مردم اساساً در رابطه با پراتیک و زندگی روزمره شان و در رابطه با همان مسائلی که او آنها را پیش پا افتاده می داند، شکل می گیرد، جایی ندارد و به همین جهت انتظار دارد که مردم نیز همانند او از زندگی خویش دست شسته و زندگی حماسه آمیز او را انتخاب کنند. او نمی تواند این واقعیت را ببیند که مبارزه باید از متن زندگی آنها برخاسته و خود، زندگی آنها بشود و نه جانشین آن، ولی این تصورات نمی تواند دیری بپاید. اگر محیط و شرایط اجتماعی و اساساً جامعه آن شرایطی باشد که یک عنصر و یا یک ارگان اجتماعی در رابطه با آن تکوین می یابد و حیات می گیرد؛ اگر یک عنصر و یک ارگان زنده، زندگیش در رابطه با پیوند با محیطی که این

۱۰- از این نظر در این جا به مشی چریکی به طور کلی اشاره می کنیم که به نظر ما مسائل کلی و تناقضات آن و عوارضی که ما در سازمان خود با آن برخورد می کردیم، صرف نظر از جنبه هایی که با ویژگی های سازمانی ارتباط پیدا می کرد (مثلاً مبارزه ایدئولوژیک و ...) جنبه عمومی داشته و این تناقضات و عوارض اساساً ذاتی سازماندهی مشی چریکی می باشد.

عنصر و این ارگان در آن رابطه حیات گرفته است، معنی می دهد و بنابر این اگر يك سازمان سیاسی با آرمان های مردمی و انقلابی به دلایلی که مربوط به مشی انحرافی او می شود، از مردمی که بخاطر آنها مبارزه می کند دور شود؛ از مردمی که اساسا در رابطه با آنها چنین آرمان ها و اهدافی برایش مطرح می شود، فاصله بگیرد؛ منطقا و از نظر عملی این جدایی ارگان از محیط مادیش مساوی مرگ و نیستی درونی پدیده باید باشد (این زوال را بعدا نشان خواهیم داد که چگونه عوارض آن در سازمان چریکی بروز کرد) جدایی از مردم، محیط تنگ و بسته تیم های مخفی نظامی با مسائل امنیتی خاص آن بطور متقابل آنها را مجبور به جدا شدن باز هم بیشتر از توده می نماید، بتدریج تناقضات و تضادهای پیچیده ای را بر سازمان مشی چریکی عارض می کند. روشنفکر با تمام آن تصویر رمانتیک، ذهنی گرایی ها، افراد منشی ها، فردگرایی ها و خصائل طبقاتی اش پا به این "حصار" می گذارد. اگر در ابتدا گرایشات پیشتاز اندیشانه اش عامل محرکه او را تشکیل می دهد، اگر در ابتدا مرگ و شکنجه را ظاهرا عالی ترین تجلی مقاومت و مبارزه و فداکاریش تصور می نماید، به تدریج در برخورد با واقعیات سرسخت مادی و فروکش کردن تب رمانتیسم انقلابی، ذهنی گرایی هایش فرو می ریزد، عامل محرکه اش را از دست می دهد و در عمل با چنان مشکلات و تناقضاتی برخورد می کند که شاید تصورش را هم نمی توانست بکند. مشکلات و پیچیدگی هایی که مرگ و شکنجه را چندین برابر ساده تر از آن می کند.

قضیه ساده است. محیط تنگ و بسته سازمان چریکی از يك طرف مناسب ترین زمینه را برای رشد همان ضعف های طبقاتی روشنفکران، فردگرایی ها، افراد منشی ها، گرایشات سکتاریستی و اندیویدالیستی فراهم می آورد و از طرف دیگر زمینه مناسبی برای به تعارض کشاندن این تضادها را در درون "حصار" فراهم می کند. سازمان مشی چریکی درست به منزله يك زندان، شرایطی را فراهم می کند که این تضادها در بالاترین شکل خود به تعارض برسد. شرایط خفقان و سرکوب وحشیانه دشمن به عنوان زمینه رشد و تشدید بحران درونی از يك طرف و باز انحرافات مشی چریکی که علت ضربات و تلفات و ناکامی هایش را به صورت گمراه کننده ای در اشتباهات تاکتیکی، انحرافات و اشتباهات افراد جلوه می دهد. از طرف دیگر، حصار مشی چریکی را به تدریج تنگ تر ساخته و به طور متقابل در رشد و به تعارض رساندن تضادها تاثیر می گذارد. این امر در سازمان ما (بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق)، با خصلت هایی که از آن برشمردیم و با وجود شرایط غیر دمکراتیک حاکم بر آن ابعاد گسترده تری می یافت.

عدم برخورد همه جانبه و علمی ما با این ضعف ها و تناقضات، دیدن راه حل آن تنها در چارچوب "مبارزه ایدئولوژیک" با ضعف های طبقاتی افراد - مبارزه ایدئولوژیک با تمام ویژگی هایی که از آن برشمردیم - و بالاخره رها کردن کامل انحرافات مشی چریکی و ماهیت طبقاتی آن، منجر بدان می شد که نه تنها برخوردی درست با تضادهای یاد شده صورت نگیرد، بلکه به شکل پیچیده تر و حادثی به همان تضادها دامن زده شود.

بسیاری از این ضعف ها و نارسایی ها و تعارضات را صرفا در خصائل و ضعف های طبقاتی افراد دیده و نتیجتا "مبارزه ایدئولوژیک" با این گرایشات انحرافی به عنوان تنها راه حل این تضادها و تناقضات موجود به حساب می آوردیم و سپس، از آنجا که ما کل را رها کرده و جزء را چسبیده بودیم، انحراف مشی چریکی و ماهیت طبقاتی آن را به طور کلی رها کرده و با تناقضات و عوارض سازمانی آن دست و پنجه نرم می کردیم. از همین رو نیز نه تنها نمی توانستیم با این تناقضات و تضادها به طور بنیانی برخورد کنیم، بلکه این بار با "مبارزه ایدئولوژیک" درونی، این تضادها را به شکل دیگر و حتی شدیدتری دامن می زدیم.

کشف ضعف ها، نارسایی ها و انحرافات ایدئولوژیک افراد و تضادها و تناقضات درونی سازمان را ناشی از آنها دانستن، بخودی خود نمی توانست راه گشای حل مشکلات و معضلات درونی سازمان باشد. در این میان ما، حداکثر، چیزی را کشف می کردیم که در يك تحلیل کلی از ماهیت طبقاتی روشنفکران و تظاهرات خارجی آن در عملکرد افراد، به سادگی قابل حصول بود.

مسئله اساسی ای که از دید ما به دور می افتاد، همانا حرکت بر راستای آن مشی و زمینه ای بود که بتواند، نیرو و توان روشنفکران را نه در جهت [فرو نشاندن] خشم و غضب آتشین آنان و نه در خدمت محکم تر کردن حصارهای تنگ مشی چریکی و سازمان روشنفکران جدا از توده، بلکه در خدمت جنبش توده ای و مبارزات انقلابی آنها قرار دهد. و به دنبال آن، زمینه لازم را برای اصلاح ضعف ها و خصائل طبقاتی افراد فراهم سازد.

مسلما تا زمانی که این تضاد اصلی حل نمی شد، تضادها و تظاهرات فرعی آن هرگز نمی توانست حل گردد و تاکید بر روی این ضعف ها و خصائل طبقاتی ولو این که دارای هسته های درستی بوده باشد، هیچ چیز را نمی توانست به طور اساسی تغییر دهد. تحلیل ها و انتقاداتی که بحران ها، بن بست ها، اشتباهات و یا علت ضربات و غیره را در چنین کادری مورد توجه قرار می داد از آنجا که اساسا نظارت بر درک تضاد واقعی آن نداشت، نمی توانست کمترین دردی را دوا کند. جز این که بدتر، رفقا را نسبت به خود و نسبت به توانایی و کارایی های خود،

ذهنی و بی اعتماد می کرد و آنها را مجبور می ساخت در درون حصار روشنفکران جدا از توده به انسان سازی ایده آلیستی بپردازند و به کاوش در ضمیر آگاه و ناخود آگاه خود بپردازند تا علت این یا آن اشتباه را در این یا آن ... طلبی " خود جستجو کنند و با آن به مبارزه برخیزند. نتیجه این که سیل انتقادات و " تحلیل از خود " ها و تحلیل از اشتباهات افراد در سازمان جاری می شد، اما تحلیل از ریشه اساسی معضلات و نارسایی ها، همچنان در پس پرده پنهان می ماند.

در این مبارزه ایدئولوژیک همان طور که گفتیم ما ظاهرا از تجربیات انقلاب چین ایده و الهام می گرفتیم ولی از آنجا که در اساس و بنیان، مشی چریکی ما با مشی توده ای انقلاب چین و سازمان چریکی ما با حزب کمونیست چین تفاوت داشت، این ایده و الهام گرفتن ما چیزی جز " شماتیزم " نمی توانست از آب درآید.

مشی چریکی و سازماندهی این مشی و نظراتی که بر سازمان ما حاکم بود، نه تنها شرایط را برای مبارزه با ضعف ها و خصایل طبقاتی فراهم نمی کرد، بلکه به مراتب شرایط رشد و تشدید آنها را ایجاد می نمود در حالی که ما بطور ساده اندیشانه ای می خواستیم ضعف ها و گرایشاتی که دقیقا در ارتباط با زندگی و مبارزه مردم قابل اصلاحند، در درون حصار روشنفکران جدا از توده اصلاح کنیم و این چیزی بود که مسلما با دیالکتیک و قانون سرسخت مادی نمی توانست انطباق یابد. جالب است که بین ادبیات و آثار چین هم جزوه " چگونه می توان یک کمونیست خوب بود " که یک نوشته کاملا انحرافی از لیو شائوچی است تا مدت ها یکی از بهترین جزوه های راهنمای مبارزه ایدئولوژیک سازمان به شمار می رفت. به این ترتیب رسالتی که ما ظاهرا برای مبارزه ایدئولوژیک قائل شده بودیم، حل تضادهای درونی سازمان، مبارزه با ضعف ها و گرایشات و خصلت های طبقاتی و مبارزه با تفکرات و ایدئولوژی هایی که در هر مرحله سد راه تکامل سازمان قرار می گرفت، در عمل به دلیل این که اساسا نظارت بر تضاد اصلی سازمان یعنی مشی چریکی و مبانی سیاسی - ایدئولوژیک آن نداشت و به دلیل این که این مبارزه ایدئولوژیک اساسا جدا از مبارزه توده ها و طبقه کارگر و مجرد از آن صورت می گرفت، نه تنها نمی توانست چنین رسالتی را به عهده بگیرد، نه تنها نمی توانست به دلیل عدم ارتباط با مبارزه طبقه کارگر و توده ها به آن "اصالت کمونیستی" بدهد، بلکه متقابلا انحراف و ضعف ها را واژگونه می نمود. وقتی تناقضات و تضادهای مشی چریکی در زمینه مسائل سازمانی بار فرد می شد، وقتی ایده آلیسم و چپ روی موجود در این مشی و تصورات و ایده آل های رومانیک، پیشتاز اندیشی ها و ابرمرد اندیشی های آن با واقعیت سرسخت مادی و قوانین مبارزه طبقاتی برخورد می نمود، کاملا طبیعی بود که سازمان، مشی چریکی و عوامل و عناصر تشکیل دهنده آن را در بحران فرو برده و به بن بست بکشاند. عوارض این بحران و بن بست ها را ما در تمامی پهنه های فعالیت سازمان و عملکردهای گوناگون آن بخوبی شاهد بودیم. پدیده های نامیمونی که به اعتبار خصوصیات برخی افراد دیده می شد نظیر پاسیویته تدریجی، بی تفاوتی، و ... همه از عوارض اجتناب ناپذیر شرایطی بود که مشی سازمان، جدایی اش از توده ها و مبارزات آنان و انزوای ناشی از سیاست های انحرافی در سطح جنبش و هم چنین سیاست انحرافی و چپ روانه در مبارزه ایدئولوژیک، به اعتبار تمام ضعف های روشنفکرانه و خرده بورژوایی به وجود می آورد.^{۱۱} ما موارد مشخصی را سراغ داشتیم که رفقایی که در خارج از صحنه مشی چریکی دارای توانایی ها، استعدادها و لیاقت های مشخصی مثلا در مبارزه صنفی - سیاسی دانشجویی بودند، بعد از ورود به سازمان پس از مدتی دچار انفعال، پوچی و بی اعتمادی شده، از دور فعال فعالیت های سازمانی خارج می شدند. مکانیسم این تغییرات را ما ناشی از عملکرد خصائل و گرایشات روشنفکران و انحرافات و ضعف های طبقاتی افراد و تاثیر متقابل مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان بر آنها می دانستیم. بنابر اعتقاد ما، وقتی این ضعف ها در زیر تازیانه " مبارزه ایدئولوژیک " درون سازمانی قرار می گرفت، منجر به بی اعتباری و از دست رفتن "نیروی محرکه " این افراد، که به گمان ما مضمون و محتوایی روشنفکرانه و فردی داشت، می گردید.

این استنباط و برداشت انحرافی ما از رابطه و مکانیسم فوق، بدون شك به "مبارزه ایدئولوژیک" و ضوابط و مناسبات حاکم بر سازمان حقانیتی می بخشید که این خود هر چه بیشتر به تثبیت این مناسبات و "مبارزه ایدئولوژیک" یاری می رساند.

اما رسالت و هدف واقعی این " مبارزه ایدئولوژیک " در عمل چگونه تجلی یافت؟ همان طور که گفتیم این مبارزه اساسا در جهت تحکیم سلطه رهبری، در جهت ایجاد یک سانترالیسم غیر دمکراتیک و به منزله ابزاری بود که به کمک آن سلطه رهبری اعمال می شد. این مبارزه همواره از " بالا " به " پایین " جریان داشت. در تمام مدارهای سازمانی شاید یکی از مهم ترین تظاهر "انحرافات" افراد، انتقاداتی بود که احیانا به " بالا " و بخصوص به مرکزیت داشتند. تا حدودی اصل بر این شده بود که بالا پاک و منزله است و بر اساس این رابطه، چگونگی برخورد رفا نسبت

۱۱- بحران ها و تکان هایی که سازمان ما در رابطه با این سیاست انحرافی در مبارزه ایدئولوژیک (که جهت آن حفظ سلطه بالا بود)، دچارش شد، همان ویژگی هایی است که مثلا سازمان ما را از دیگر سازمان های مشی چریکی جدا می کرد. ما علاوه بر محصور شدن در تناقضات و تضادهای مشی چریکی، هم چنین گرفتار پیچ و تاب های سیاست بسیار منحرف مبارزه ایدئولوژیک که، ماهیتش را توضیح دادیم، شدیم و در همین رابطه، بحران ها و تناقضاتی گریبان گیر سازمان شد که الزاما در مورد هر سازمان مشی چریکی قابل تعمیم نمی باشد.

به سیاست هایی که در بالا اتخاذ می شد، معیاری بود بر میزان صلاحیت ایدئولوژیک، پیشرو یا پسرو بودن آنها. "سکتاریسم" و "رهبری طلبی" از مارک هایی بود که فراوان مورد استفاده مرکزیت قرار می گرفت، تا به وسیله آن تمام نظرات و حرکاتی را که سلطه رهبری و سیاست بالا را زیر سوال قرار می داد، سرکوب کند.

مفهوم حل شدن يك رفيق در سازمان، عبارت از این بود که اساساً به رهبری انتقاد نداشته باشد و با آن به مبارزه ای برنخیزد. شرایط و زمینه مبارزه بین نظرات اساساً در سازمان به شکل وسیع و دموکراتیک وجود نداشت و زمانی که این مبارزه گهگاه در اشکال گوناگون ظهور می کرد، هر بار با خشونت سرکوب می گشت. از آنجا که رهبری، از موضع اپورتونیستی حرکت می کرد، نمی توانست در مبارزه با جریان هایی که مرکزیت و یا نقطه نظرات سازمان را – که از نقطه نظرات رهبری انفکاک ناپذیر بود – نشانه رفته بودند، مواضع و نظرات صحیح را از ناصحیح تمیز دهد و در نتیجه مواضع و نظرات درست، امکان رشد پیدا نمی کردند و همواره سرکوب می شدند. طبیعی بود که چنین مبارزه ای با این جهت نتواند راه گشای مواضع و مشکلات ایدئولوژیکی سازمان باشد و در خدمت تصحیح خط مشی سیاسی قرار گیرد. بلکه بر عکس همان طور که در عمل اتفاق افتاد، در خدمت ادامه مشی غلط و شیوه های نادرست کار سیاسی قرار گرفت و سازمان را باز هم بیشتر دچار بحران، تناقض و بن بست و تلاشی نمود.

* * * * *

* نتایج:

نتایج این فصل را می توان در محورهای زیر خلاصه نمود:

۱- شکستن دوآلیسم موجود در تفکر سازمان مجاهدین خلق ایران در مقطعی از حرکت آن و پیدایش يك جریان ماتریالیستی به صورت اعتقاد به مبانی کلی عقیدتی آن امری اجتناب ناپذیر بود که هیچ چیز نمی توانست جلو آن را بگیرد. این نه يك امر غیر مترقبه و تصادفی و نه اراده این و آن فرد بود. ماهیت ایدئولوژیک و دوآلیسم موجود در این تفکر و ایدئولوژی انقلابی این سازمان، زمینه و نطفه های چنین تحولی را در بطن خویش نهفته داشت.

۲- در صورتی که حرکت درونی سازمان مجاهدین خلق ایران بصورت انقلابی هدایت می شد، می توانست به بی درد ترین و اصولی ترین شکلی که لازمه آن ایجاد شرایط دمکراتیک برای برخورد نظرات و سپس انشعاب جریان مارکسیستی از سازمان مجاهدین بود، صورت پذیرد. اما به دلیل حاکمیت اپورتونیسم چپ سلطه طلب در راس این جریان بدون فراهم شدن زمینه لازم برخورد نظرات به صورت نوعی توطئه بروز نمود.

۳- در بدو جریان تحول ایدئولوژیک، جریان مارکسیست شده، بلافاصله بدامان يك جریان اپورتونیستی چپ در غلتید. این امر در رابطه با نقش دوگانه ای که رهبری در این زمان داشت، صورت تحقق پذیرفت.

۴- جریانی که رهبری آن را نمایندگی می کرد و گرایش توده ای که اکثریت اعضای سازمان را در بر می گرفت از دو موضع کاملاً متفاوت در يك دوره به وحدت رسیدند. اکثریت توده ها با توجه به این که رهبری سازمان برخی خواسته ها و تمایلات تئوریک و تشکیلاتی او را برآورده می ساخت و حرکت تکاملش را سرعت و جهت می بخشید و نیز به اعتبار برخی خصائل طبقاتی اش نظیر محافظه کاری، دنباله روی، تمکین و سازشکاری و همچنین عقب ماندگی در زمینه تئوریک و سیاسی، به دنبال رهبری کشانده می شدند. در حالی که رهبری از يك موضع روشنفکرانه شبه بورژوازی، هوای سلطه طلبی و تحکیم حاکمیت دیکتاتور مآبانه خود را بر سازمان در سر می پروراند که در این راه به دلایل فوق موفق گردید.

۵- مشی چریکی در این میان آن زمینه ای بود که وحدت بالا و پایین را به میزان زیادی تحقق می بخشید.

ملزومات سازمانی این مشی، مناسبات غیر دمکراتیک ناشی از دیدگاه های غیر توده ای آن در زمینه مسائل تشکیلاتی، متقابلاً کمتر مجالی برای رشد تضادهای سازمانی فراهم می نمود.

۶- مبارزه ایدئولوژیک درونی در سازمان، ابزاری در جهت حفظ سلطه و اعمال دیکتاتوری فردی و مناسبات غیر دمکراتیک شده بود. مخالفت با جریان حاکم از هر موضعی که صورت می گرفت بلافاصله با برجسته شدن ضعف های افراد و به اصطلاح افشای آن در سطح سازمان مورد سرکوب قرار می گرفت و ظاهراً تضادها برای مدتی فروکش می کرد.

۷- حرکت سازمان از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ را در وجود يك تضاد درونی بین جریان رهبری و جریان انقلابی توده ای می توان توضیح داد. این تضاد که در مرحله اول بدلایی که در صفحات قبل توضیح داده شد، به نفع جریان حاکم سازمان را به انحراف کشانده بود به تدریج در جریان حرکت، با مبارزه همه جانبه "پایین"، پدیده را از اساس دچار تغییر و تحول نمود. جریان جدید علیرغم این که از دل جریان قدیم برخاسته است، يك پدیده جدید، با نظرات، مواضع، خط مشی و رهبری نوین می باشد، که از اساس با جریان گذشته تفاوت داشته و در مقابل آن قرار دارد.

۸- انتقادات وارد به اعضا و کادرهای سازمان در زمینه ایدئولوژیک عمدتاً عبارت بودند از:

سازش، تمکین، دنباله روی ... و عواملی که زمینه این تمکین و سازش و عدم تعارض درونی را در يك مرحله فراهم کرد، عبارت بودند از:

اولاً: مشی چریکی که با ملزومات سازمانی و طرز نگرش خاص آن، جنبه های مشترک دو جریان را به یکدیگر پیوند می داد.

ثانیا: نیاز حرکت تکاملی این جریان به فرهنگ مارکسیستی که ظاهرا رهبری بدان مسلح بود.

ثالثا: بالاخره پایین بودن سطح تئوریک و دانش سیاسی توده ها و کادرهای سازمان.

« فصل سوم »

نگاهی به پروسه تفکر سیاسی - استراتژیک جریان حاکم

در سازمان و مبارزه علیه آن

همان طور که در اسناد دیگر اشاره کرده ایم، در جریان تغییر و تحولات^{۱۲} بعد از سال ۱۳۵۴، جریان ها^{۱۳} و گرایشات متفاوتی با رد و نفی ایده آلیسم مذهبی حول مشی نسبتاً تئوریزه شده ای (مشی چریکی با ویژگی های خاص خود در بخش منشعب) جمع آمدند. هر چند که نگرش و دیدگاه های متفاوت و متناسب با مواضع و سمت گیری طبقاتی در يك سازمان انقلابی وجود دارد و همواره در طی مبارزه و وحدت دائمی یکی از این جریان ها بر جریانات دیگر حاکمیت می یابد، ولی در يك سازمان تمام خلقی همانند سازمان های مشی چریکی و در اینجا بخش منشعب و مشی مورد قبول التقاطی آن، این معنا در طی حرکت سازمان تظاهر بیشتری پیدا می کند. مشی مورد قبول این بخش به دلیل التقاط شدید خود که هم، کار در میان طبقه^{۱۴} و هم ترور فردی را می پذیرفت، این خصوصیت را داشت که در شرایط آن روز جامعه، روشنفکران انقلابی متمایل به مشی توده ای - هر چند در شکل نطفه ای خود - و جریان های آشکارا آنارشستی و شبه تروتسکیستی و ... را در خود گرد می آورد. چنین مشی ای می توانست طی دوره ای که هنوز این مشی التقاطی زیر سوال نرفته است، این جریان ها را علیرغم مبارزه دائمی خود، در آن چنان وحدتی نگهدارد که تشکل آنان در يك تشکیلات عملی باشد. تحولات امروزی سازمان، از آنجا آغاز می شود که مشی ای که در طی سال های ۵۶-۱۳۵۲ مورد توافق ما بود رد شده و جریان هایی که طی يك دوره حول آن جمع شده بودند دیگر نمی توانند حول برنامه و اساس نامه تشکیلات جدیدی به وحدت برسند، زیرا هر کدام از جریان ها طی حرکت خود، سمت گیری مشخص تر طبقاتی خود را پیدا کرده اند و در اینجاست که مشی توده ای، خود را از دیگر جریانات بورژوایی جدا ساخته است. این دیدگاه کلی ما نسبت به تحولات کنونی سازمان است. این که ما تحول سازمان را در ادامه حرکتش يك حرکت تکاملی ارزیابی کنیم، ولی رهبری آن را اپورتونیستی می دانیم با توجه به دیدگاه فوق است. این به آن معنی نیست که تمام جریان هایی که از دل سازمان مجاهدین بیرون آمدند، تکامل جریان گذشته بودند. همان طور که گفتیم یکی از این جریان ها را جریان رهبری تشکیل می داد که از نظر ما مشخصاً يك جریان اپورتونیستی بود. همین طور در مورد انحرافات و اشتباهات گذشته نیز ما مسئله را بر اساس تحلیل فوق مورد نظر قرار می دهیم. در اینجا نیز میان جریان های توده ای سازمان با رهبری گذشته اختلاف نظرهای مشخص وجود داشت. رهبری گذشته سازمان بخصوص (عناصر مسلط رهبری) سعی داشت تمام این اشتباهات و انحرافات را در رابطه مکانیکی با مشی چریکی توضیح دهد. او عنوان می کرد که ما "... مردان جنبش مسلحانه بودیم و نقش مرگبارمان با نقش مرگبار مشی چریکی متناظر بود ... " (به نقل به معنی از نوارهای "انتقاد" از خود). به این ترتیب او سعی می کرد از انتقاد به جریان مشخصاً اپورتونیستی ای که در طی سال های ۵۷-۱۳۵۲ آن را نمایندگی کرده بود، طفره رود و این طور وانمود سازد که مورد انتقاد قرار گرفتن مشی چریکی و رد و نفی اساسی آن، بخودی خود اشتباهات و انحرافات ویژه رهبری را منتفی کرده است. در حالی که مسئله از نظر ما به گونه دیگری است، ما ماهیت، نقش و نقطه نظرات این "مردان جنبش مسلحانه" را با ملاک و معیار ماهیت حرکت و سمتگیری آنها در جریان رد مشی چریکی، قابل سنجش می دانیم. و این که این "مردان جنبش مسلحانه پیشتاز" سرانجام پس از نفی مشی و پایان یافتن "اثرات مرگبار" خود در آن مشی، در شرایطی که جوانه های مشی پرولتری در حال شکوفایی بودند، چه کردند؟ آیا آنها توانستند ماهیت "نقش متناظر" گذشته خود را در "مشی چریکی" رها سازند و نقش متناظر با مشی پرولتری که می رفت تا حاکمیت خود را اعمال کند، بازی کنند؟ و یا بر عکس این بار در قبال دیگری قصد ادامه "نقش مرگبار" خود و خدمت به بورژوازی داشته اند؟

لازم است که برای روشن کردن موضوع، هر چند فشرده و خلاصه، قدری نظرات سیاسی و ایدئولوژیک جریانی را که رهبری گذشته سازمان از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ نمایندگی کرده است، باز کنیم و نشان دهیم چگونه در

۱۲- همه جا منظور از تحول درونی همان رد ایده آلیسم مذهبی و پذیرش مارکسیسم توسط بخشی از سازمان است که همه با آن آشنایی داریم.
۱۳- وقتی از جریان صحبت می کنیم، منظور هم جریان آشکار و حاکم است، یعنی ملقمه ای از "تروریسم"، شبه تروتسکیسم و اکونومیسم و هم جریان توده ای که در حالت نطفه ای و ضعیف وجود داشته است.
۱۴- روشن است کار در میان طبقه با همان دیدگاه هایی که اساساً غیر کمونیستی بود.

طی این سال ها نظرات درست و صحیح که می توانست با هدایت انقلابی در سازمان تبدیل به يك جریان زنده و رشد یابنده گشته و مانع از اشتباهات و تکرار آن گردد، سرکوب شده است.

موضوع را از بیانیه^{۱۵} شروع می کنیم: در بیانیه اعلام مواضع، راجع به نیروهای انقلاب، مناسبات طبقه کارگر با طبقات دیگر و مرحله انقلاب و ... سخن رفته است. بر اساس این نظریات:

الف: نیروهای انقلاب، متشکل از کارگران و دهقانان فقیر و تهی دستان روستا (نیمه پرولتاریای ده) و قشرهای سنتی، خرده بورژوازی شهری ارزیابی می شوند و " جبهه واحد توده ای " در واقع در برگیرنده این نیروهاست.

ب: هدف مبارزه مسلحانه پیشناز، اساسا کوشش در جهت^{۱۶} تشکل آن بخش از نیروهایی است که بتوانند "کاملا" خود را در هدف های اساسا سوسیالیستی جنبش مسلحانه حل کنند. چرا که نیروهای یگر در جریان انقلاب و تشدید ضربات دشمن، یا صفوف جنبش را ترک خواهند گفت و یا آن را وارد در بن بستى از تمایلات محدود و انحرافی خواهند کرد^{۱۷}.

ج: سرنوشت گروه ها و سازمان های غیر پرولتاریایی که نخواستند ایدئولوژی پرولتاریا را پس از ۴۰ سال بپذیرند " مسلما جز شکست و نابودی و یا تسلیم و سازش با دشمن چیز دیگری نبود ... "!

د: هسته این نگرش چیزی نیست جز جدا ساختن پرولتاریا از بخش اعظمی از متحدین طبیعی خود، یعنی دهقانان و اقشار وسیع خرده بورژوازی شهری. در مورد بخش سنتی خرده بورژوازی نیز که از نظر تولید در بیانیه جزو اقشار انقلابی آورده شده است، آنقدر مشروط برخورد شده و آن چنان جنبه تزلزل طبقاتی آنها عمده می شود - تزلزل وجود دارد و بحثی در آن نیست، بلکه بحث بر سر چگونگی نگرش و ارزیابی از آن است - و تضادهای آنها با سیستم حاکم رو بنایی و فرهنگی قلمداد می شود که جنبه انقلابی و ضد امپریالیستی آنها از دیده فرو می افتد. این دیدگاه، انقلاب ایران را بطور ضمنی سوسیالیستی تصویر می کند، زیر که اعتقاد دارد، سرنوشت نیروهایی که ایدئولوژی پرولتاریا را نپذیرند جز شکست و یا سازش چیزی دیگری نمی باشد.

این نگرش آن چنان به پرولتاریا [بی اعتماد] است که جلب و جذب طبقات دیگر را در انقلاب از جانب وی ناممکن می شمارد و میان اقشار و طبقات درون خلق، دیوار چین فاصله می اندازد و از پیش، و بطور کلی و غیر مشروط آگاهی دمکراتیک طبقات دیگر را برای طبقه کارگر زیان آور تشخیص می دهد^{۱۸}.

محروم ساختن نیروهای انقلابی خلق از تشکل محقانه خود در يك دوره تحت عنوان سازمان مجاهدین خلق، یکی از این نمونه هاست که در مورد آن بقدر کافی بحث کرده ایم. در آن زمان از جانب برخی از رفقا نظرات دمکراتیکی در این زمینه ابراز می شد. این رفقا پیشنهاد می کردند که هر کدام از هسته های مذهبی و مارکسیستی تحت عنوان بخشی از سازمان یا به عنوان جبهه ... فعالیت نمایند. این خواست که در آن زمان از جانب نیروهای دیگر جنبش نیز مطرح می شد^{۱۹}، جلوتر و پیش از همه توسط عنصر اصلی رهبری با عنوان این که در این صورت پرولتاریا حقانیت تاریخی خود را اثبات نمی کند! و در صورتی که بگوئیم همه سازمان مارکسیست شد، این يك دست آورد برای پرولتاریاست و ... عقب رانده شد. این نگرش سرشار از [بی اعتمادی] به طبقه کارگر است، زیر که "طبقه کارگر" مجبور است برای اثبات حقانیت تاریخی خود به قلب واقعیت ها و تحریف حقایق موجود بپردازد. اعدام های ضد انقلابی مجاهدین شهید، [مجید] شریف واقفی و [مرتضی] صمدیه لباف نمونه دیگری از بروز عملی این

۱۵- منظور بیانیه ای است که با عنوان " بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران در پاییز سال ۱۳۵۴ منتشر شد.

۱۶- مسلما منظور ما در همان چارچوب اعتقاد به مشی چریکی است و این که چه جریان هایی در چارچوب همین مشی، انحرافی تر از هر جریان دیگر عمل کرده اند.

۱۷- مراجعه شود به صفحات ۳۲، ۳۳، ۷۵، ۲۱۵ و ... بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک، چاپ سوم. (نقل قول ها در انتهای این مقاله ضمیمه است.)

۱۸- این واقعیت در شرایطی درست و در شرایطی نادرست است ولی نه به صورتی که در بیانیه آمده است. بیانیه در شرایطی که طبقه کارگر آگاهی سیاسی و مبارزه سیاسی چشمگیری ندارد (۱۳۵۴)، مطلقا آگاهی به ماهیت رژیم و امپریالیسم از دیدگاه خرده بورژوازی را بدتر از عدم آن دانسته است.

و ناآگاهی این طبقه را بر پذیرش این آگاهی های غیر پرولتری ترجیح می دهد! که معنای دیگر آن چیزی نیست جز این که طبقات خلقی (خرده بورژوازی، دهقانان) نمی توانند تحت هژمونی پرولتاریا درآیند و در برنامه حداقل با وی عقد اتحاد ببندند. به عبارت دیگر بیانیه، پرولتاریا را در این که بتواند ناپیگیری و جنبه های ارتجاعی این خواست های دمکراتیک را افشا سازد، ناتوان می بیند. این تئوری های انحرافی جز شبه تروتسکیسم چیز دیگری نبود.

عمق کینه ورزی و عداوت این جریان فکری با متحدین پرولتاریا و عمق ناباوری به همان پرولتاریایی که دم از وابستگی بدان زده می شود، زمانی بیشتر بروز پیدا می کند که این نظرات و این تئوری ها جامه عمل به خود می پوشند.

۱۹- به طور مثال رفیق شهید حمید اشرف در نوار مذاکرات ۱۳۵۴، این موضوع را مطرح کرده است.

آن نقطه نظری که در سازمان تشکیل جبهه ای از هسته مارکسیستی و مذهبی را پیشنهاد می کرد، صرفاً یک نظر تاکتیکی نبوده، بلکه در ابعاد وسیعتر، نگرش این رفقا را نسبت به مناسبات پرولتاریا و طبقات خلقی دیگر بیان می کرد. این نقطه نظر نشان می دهد که این نگرش به مناسبات طبقاتی که متحد پرولتاریا هستند با نگرش رهبری به این مناسبات تفاوت کیفی دارد. در حالی که رهبری با چنان نظرات و عملکردی، عملاً به ورطه یک برخورد سکتاریستی در می غلتد، نظرات فوق منافع پرولتاریا را در مد نظر دارد و با حقانیت دادن به یک جریان انقلابی (مذهبی) به مثابه متحد طبیعی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، شرایط این "اتحاد" را فراهم می سازد.

نمونه دیگر در مبارزه ایدئولوژیک با رفقای فدایی بروز پیدا می کند: این مبارزه اساساً بر سر پیش بردن شعار انحرافی "جبهه واحد توده ای" در مقابل شعار "وحدت مارکسیست - لنینیست ها" ی رفقای فدایی - که در هر صورت و علیرغم التقاط موجود در آن بیش از آن به موازین و اصول مارکسیستی نزدیک بود - شکل گرفت و با شیوه ها و روش هایی به غایت انحرافی و با حملات هیستریک و تهمت هایی ناروا و دروغ و شانتاژ و تهدید به پیش برده می شد ... این حملات و این مبارزه به اصطلاح ایدئولوژیک در ادامه منطقی و سیر رو به نزول خود و پس از این که ضربات دشمن بر رفقای فدایی، سازمان آنها را دستخوش بحران و تلاشی کرده بود، به اشکال زشت تر و زنده تری که معنای واقعی آن در تئوری ها و نظراتی بود که رهبری نمایندگی می کرد تداوم می یافت.

متأسفانه هنوز جریان توده ای در سازمان آن قدر قوی نبود که بتواند در مقابل این نگرش و عملکرد های ناشی از آن ایستادگی کرده و نظرات صحیح و دمکراتیک و انقلابی خود را پیش برد. لازمست در اینجا اشاره کنیم که نظرات برخی از رفقای سازمان که پیشنهاد می کردند دو هسته مذهبی و مارکسیستی تحت عنوان جبهه و ... فعالیت کنند، با حملات هیستریک از جانب رهبری عقب نشست ... همین طور، چه در آن زمان و چه بعداً هر تردیدی نسبت به درستی اعدام ها، هر تزلزلی در عدم قبول آنها - به عنوان کفر و ارتداد تلقی می شد و با ده ها انگ و مارک و غیره سرکوب می گردید. به این ترتیب مرز میان مواضع انتقادی سالم و درست با مواضع انتقادی ناسالم و انحرافی مخدوش می گردید. بدین سان حیات سالم و شاداب و انقلابی سازمان از آن گرفته می شد. باز هم انحرافات عمیق و عمیق تر شده و در همان اشکال و حتی بدتر از آن تکرار می شد. نقطه نظراتی که در بیانیه طرح شده بود، توسط "نظریه ظهور امپریالیسم ایران"، در کتاب ایران و عراق^{۲۰} تکمیل می شد. جالب است که عنصر اصلی رهبری گذشته سازمان، زمانی که جنبش انقلابی خلق آن چنان اوج گرفته بود (پاییز ۱۳۵۷) از اینکه هنوز کسی به نقد این کتاب ننشسته است، سخن می راند. در اینجا اشاره به آن جنبه ای از انحراف کتاب فوق که در رشته منظمی با دیدگاه های انحرافی فوق الذکر قرار گیرد، ضروری می نماید. این جنبه انحرافی در برخورد به رژیم ایران و تلقی امپریالیستی داشتن از آن تجلی می کند. مطابق این نظریه، رژیم ایران به دو دلیل اساسی امپریالیست معرفی می شود^{۲۱}:

۱- دلیل اقتصادی: در کتاب این طور استدلال می شود که با توجه به این که در ایران سرمایه داری از همان ابتدا حاکمیت خود را در شکل انحصارات مالی و تولیدی و صنعتی و خدمات و ... (نظیر بانک توسعه صنعتی و معدنی و ...) ظاهر گردانیده است، بنابر این می توان گفت که زمینه ای وجود نداشته است که این موسسات در طی پروسه رقابت آزاد بوجود آیند و به همین علت هم با فرمول لنینی انطباق ندارد و نمی تواند داشته باشد!

۲- دلیل سیاسی (که باتاکید نویسنده اساسی تر از دلایل اقتصادی است) این امر تمایل به "زور و ارتجاع" از جانب رژیم ایران در منطقه است (که با نقل قول هایی از شهرام چوبین اثبات می شد.)

تنها اندکی دقت به این دلایل کافیت که عمق انحرافات این تئوری را نشان دهد، زیرا فلان بانک یا بهمان موسسه امپریالیستی - ایرانی که نه بر اساس شراکت در سرمایه "انحصاری و امپریالیستی" بلکه بر اساس صدور سرمایه امپریالیستی به کشور وابسته و دلالی سرمایه محلی پا گرفته است، چگونه می تواند زیر بنای اقتصادی یک قدرت امپریالیستی را در ایران پی ریزی نماید؟!

آیا پیاده شدن استراتژی "آسیایی کردن جنگ ویتنام" و منطقه ای کردن جنگ های منطقه ای "نیکسون" که بر اساس آن، نیروهای مرتجع و وابسته محلی می بایست بار کشور متروپل را در این مناطق به دوش می کشیدند و به جای وی وارد در جنگ با خلق های تحت ستم بپا خاسته می شدند را می توان تمایل به "زور ارتجاع" ناشی از قدرت

۲۰- مراجعه شود به سرمقاله نبرد خلق شماره ۶ (شعارهای وحدت).

۲۱- منظور کتاب، "ظهور امپریالیسم ایران و تحلیلی بر روابط ایران و عراق"، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۵۶ است. [اندیشه و پیکار]

۲۲- صفحات ۲۱-۲۵ کتاب "ظهور امپریالیسم ایران و تحلیلی..."

مستقل خود این کشور وابسته دانست؟ یا این که این تمایل به " زور ارتجاع " کشور امپریالیستی متروپل است که توسط ایادی و نوکران او اجرا می شود؟!

بدین ترتیب صرف نظر از التقاطی که در نظرات بیان شده در کتاب مزبور^{۲۳} وجود دارد، آن چنان تصویری از "استقلال" رژیم سرمایه داری وابسته ایران ترسیم می شود، که آن را به سرحد يك قدرت امپریالیستی می رساند! جالب است که نویسنده مقاله به انتقادات اعضا و مسئولین سازمان در مورد همین نظریه (البته پس از انتشار این سند) در چاپ دوم پاسخ می دهد، و این نشان دهنده این واقعیت است که چگونه این رهبری به نحوی غیر دمکراتیک نظریه ای را به عنوان مواضع سازمان در سطح خارجی منتشر می ساخت که به هیچ وجه پروسه منطقی خود را در درون سازمان برای رسیدن به يك دیدگاه مشترك و همگانی از آن، طی نکرده بود.

نضج جنبش کارگری و جنبش خانه سازی و دیگر تغییرات اجتماعی در سال ۱۳۵۵ از يك سو و ضربات دشمن بر پیکر سازمان های چریکی و از جمله سازمان ما، از سوی دیگر باعث برآمد جریان های مختلفی علیه نظرات حاکم در سازمان می گردد. هم از موضع توده ای و هم از موضع لیبرالی ترديدها و ابهاماتی نسبت به مشی سازمان و مناسبات حاکم بر آن ابراز می شود، اما مطابق معمول، رهبری هر دو را مورد تهاجم قرار می دهد و نظرات درست و سالم را در پوشش مبارزه با جریان لیبرالی سرکوب می کند. این نظرات که مضمون اساسی آن گرایش بیشتر به سمت مشی توده ای، کار در بین طبقه کارگر و نفی مشی چریکی به مثابه یک مشی خرده بورژوازی است، در پوشش مبارزه با اکونومیسم و تحت این نام، به عقب رانده می شود.

جریانی که از يك موضع لیبرالی به نقد نظرات سازمان می پرداخت جریان انحلال طلبانه ای بود که سه عنصر قرار گرفته در راس آن در يك مسئله مهم با نمایندگان جریان حاکم بر سازمان و در راس آن^{۲۴} عنصر اصلی رهبری وحدت داشتند و آن پایه های اساسی " تئوری رکود" یعنی پس رفت موقعیت انقلابی، به طور کیفی و دراز مدت و پس رفت طبقات متوسط از صحنه انقلاب بود. پس از فرار و ترك این سه عنصر، در کنار نظرات و تحلیل های تشکیلاتی از این مسئله، استراتژی و مشی سازمان که به " تئوری رکود " معروف گشته است، تدوین شد. این تئوری هر چند که از نقطه نظر وجود یا عدم وجود موقعیت انقلابی، نفی موقعیت انقلابی را به عنوان پایه تحلیل های ارائه شده مطرح می ساخت، ولی در واقع امر این چیزی نبود جز نتیجه حرکت تئوری های ارائه شده در "بیانیه اعلام مواضع"، متمم آن در نظریه " امپریالیسم ایران" و نیز سمت گیری آن به سوی يك تئوری ضد انقلابی بورژوازی. به بیان دیگر " تئوری رکود" ادامه منطقی شکست فضاقت بار تئوری های قبلی بود، که اینک جنبه های انقلابی خود را نیز از دست داده بود و آشکارا مشی ضد انقلابی " شبه تروتسکیستی" را تبلیغ و ترویج می کرد^{۲۵}. هدف رهبری از بیان این نظریات این بود که از يك موضع ضد انقلابی، مشی چریکی را، به طور نیم بند و توجیه گرایانه ای رها کند و نظرات انحرافی و ضد انقلابی خود را در اشکال سیاسی بین نیروهای جنبش کمونیستی و کارگران نفوذ دهد^{۲۶}. تئوری رکود، هنگامی که دیگر سه نفر از اعضای رهبری یا به اصطلاح "مردان جنبش پیشتاز" – این متحدین اصلی رهبری تا روز فرار از سازمان – در کنار رهبری نبودند، پاسخ رهبری به معضلات و مسائل سازمان بود. این پاسخ همانند پاسخ سازمان شکن ها نشان داد که " تناظر" این جریان با موقعیت کدام طبقه و قشر جامعه است؟ در اینجا روشن می شود که " نقش مرگبار" رهبری را نه در "جنبش مسلحانه پیشتاز" بلکه می بایست در موقعیت آن قشری جستجو کرد که حقیقتاً هم نقش مرگباری در انقلاب بازی می کند.

اکثریت اعضای سازمان ما با گوشت و پوست خود واقعیت "جریانی" را که در پیچ جدید از حیات خود از پاسخ به ضرورت تکامل و رشد یابندگی سازمان عاجز ماند، و باز هم بیشتر به سمت منافع بورژوازی تمایل پیدا کرد، لمس نمودند و دیدند که چگونه این تئوری ماه ها سازمان را دربند " رکود" عملی کشاند و روحیه انقلابی و شادابی زندگی مبارزاتی آن را در خطر جدی قرار داد ...

۲۳- التقاط به این معنی که در جاهای دیگر به وابستگی ایران به امپریالیسم نیز تاکید می شود اما آنچه در يك حرکت التقاطی مهم است سمت آن حرکت می باشد و در این مورد نیز خواهیم دید چگونه این نقطه نظر به تئوری رکود و به کم رنگ کردن وابستگی ایران به امپریالیسم کشانده می شود. اما خوبست به یکی دیگر از صحنه هایی که مانور بین این نظریات التقاطی بوجود می آورد اشاره کنیم. موضوع بر سر مبارزه با فدایی هاست. در اینجا می بینیم که بر جنبه دیگر التقاط یعنی حضور امپریالیسم در ایران تاکید می شود. در آنجا که ترور مخالفین ایدئولوژیک مطرح است يك جنبه و آنجا که سلطه بر رقبا مطرح می شود، جنبه دیگر وارد عمل می گردد. واقعاً که اپورتونیسم نفرت انگیز است. اپورتونیست ها در میان نظراتی که یکی ناقض دیگری است، چون مار می خزند و هر دم به رنگی در می آیند. حاکمیت این نظرات در سازمان چنین واقعیتی را طی سال های ۱۳۵۲-۵۴ بوجود آورده بود.

۲۴- مراجعه شود به اطلاعیه مهرماه ۱۳۵۷، درباره جریان اول درون سازمان که نمایندگان آن از سازمان فرار کردند. ۲۵- توجه شود که این تئوری ها امروز با هر توجیهی و با قید این واقعیت ها که در سال های ۱۳۵۳-۵۵ به دلیل سرازیر شدن پول نفت، برخی طبقات خلقی به رفاه رسیده اند، نمی تواند تغییری کیفی در آرایش نیروهای انقلاب داده و مناسبات میان طبقات بوجود آورد. آرایش طبقاتی جامعه و مناسبات میان نیروها در طی يك مرحله، فقط از طریق يك انقلاب اجتماعی دگرگون می شود و يك حادثه اقتصادی، سیاسی و ... نمی تواند تغییرات کیفی در این مناسبات و آرایش صورت دهد.

۲۶- به پاینویس ۲۵ مراجعه شود.

اما این بار شرایط جدیدی در سازمان فراهم آمده بود که در اثر آن جریان توده ای امکان برآمد روزافزون و بی بازگشتی را می یافت. این شرایط که سرچشمه آن را باید در رشد و غلیان جنبش کارگری و توده ای جستجو کرد، عبارت بودند از: شکست کامل مشی چریکی و قرار گرفتن آن در بن بست یک بحران خرد کننده سیاسی؛ تضعیف بندهای سلطه طلبانه رهبری که با فرار سه تن از یاران نزدیک آن، که تا آن زمان ابزار تشکیلاتی اصلی سازمان را برای سرکوب نظرات توده ای در دست داشتند؛ دور شدن عنصر اصلی رهبری از روابط فعال سازمانی^{۲۷}، اینها را به علاوه مساعدت عوامل دیگری از جمله تجارب سازمانی در فعالیت کارگری خود، آموزش پذیری از مارکسیسم - لنینیسم و ... مجموعه آن شرایطی بود که باعث می گشت این بار جریان توده ای از برابر انتقادات ارتجاعی و هیستریک جریان رهبری عقب ننشیند. اما این بدان معنی نیست که در این زمان - از بهار ۱۳۵۶ به بعد - جریان توده ای راحت و آسوده جای خود را در سازمان باز می کرد. در واقع این جریان در برخورد و مبارزه با جریان انحرافی مسلط بود که می توانست امکان رشد یابد. در شرایطی که تئوری رکود سازمان را به بند کشانده بود و عملکردهای قبلی سازمان در پهنه اجتماع - از قبیل اعدام ها - برخورد با فدایی ها و نحوه برخورد با نیروهای مذهبی و ... بیش از پیش او را به انزوا کشانده بود و بدتر از آن زمانی که بر اساس ایدئولوژی خاص رهبری این انزوا توسط او به فضیلت هم ارتقا داده می شد و از نظر وی گویا که روشنفکران به دلیل حاکمیت جریان پرولتری در سازمان ما از آن استقبال نمی کنند و وقتی هم وارد آن می شوند، فلج می گردند (!!) و درست در شرایطی که از نظر رهبری توده ها و مسئولین سازمانی می بایستی علیه تضاد فرعی سازمان در آن زمان - یعنی بورژوازی لیبرال - بسیج می شدند، جریان توده ای آهسته آهسته از زیر به رو می آمد و ذره ذره جریان حاکم را به پس می راند ...

این جریان توده ای سمت اصلی حمله خود را بر اساس همان درک غریزی خود علیه "آنارشیزم" و علیه "شبه تروتسکیسم" نشانه گرفته بود. هر چند که این حرکت از جانب رهبری باز هم سرکوب می شد، ولی به تدریج پس از نه [۹] ماه تلاش مستمر و کار توده ای (از اول سال ۱۳۵۶ تا آذرماه) مشی چریکی و تمام تئوری هایی که در توجیه آن ارائه شده بود - تز "دو مرحله"^{۲۸} و "رکود" که قبلاً رد شده بود - در بخش داخل به طور قاطع نقد و رد شد.^{۲۹} مسئله اعدام ها نیز در بسیاری از جمع ها نقد و ماهیت آن افشا و برملا گشت. بدین ترتیب دو قدم اساسی، یکی از لحاظ رد قاطع مشی چریکی و دیگری از لحاظ شکستن حاکمیت "اندیشه شبه تروتسکیستی" در سازمان برداشته شد. در حالی که این تغییرات در سازمان پیش می رفت "رهبری استراتژیک" در سازمان تازه در دی ماه از وجود "برخی انتقادات" به مشی چریکی سخن می گفت. (مراجعه شود به "پیام به دانشجویان خارج از کشور"، دی ماه ۱۳۵۶) و در ادامه منطقی حرکت خود همچنان به تحریف واقعیات و تحریف موقعیت و مواضع نیروهای جنبش اندر باب "هوشیاری" و "سد مقاومت" و ابتکارات رهبری در برخورد با ضربات دشمن در سال ۱۳۵۵ و ... می پرداخت (مراجعه شود به همان سند). در آذرماه ۱۳۵۶، در جریان رو به گسترش انتقادی موضوع اعدام ها که دیگر ماهیت واقعی آن بر اعضا معلوم شده بود از جانب رفقای داخل رد و نفی می شود، اما رهبری هنوز در مقابل انتقادات موضع گیری نمی کند....

جریان توده ای باز هم بیشتر به حرکت خود ادامه می دهد. ارزیابی از مبارزه ایدئولوژیک چه در داخل و چه در خارج تشکیلات (برخورد با فدایی ها، ارزیابی از تحول مارکسیستی و از مناسبات با گروه های مذهبی و مارکسیستی دیگر و ...) همه منجر به دیدگاه های جدید و انقلابی می شود ... جریان رهبری نیز برخورد طبیعی و طبقاتی خود را می کند! از یک طرف به همراه عنصر دیگر رهبری و یکی از مسئولین شروع به نظر پردازی اندر باب لیبرالی بودن جریان و اقدامات عملی برای مقابله با آن می شود. از آنجا که این جریان درست آنجایی را که باید نشانه گیرد، نشانه گرفته است، خشم و برآشفتگی و سراسیمگی عنصر اصلی رهبری و فراکسیون عنصر دیگر رهبری را باعث می شود آن چنان که اساس و پایه اتحاد سه نفره دو عنصر رهبری و یکی از مسئولین، در این دوره عبارت میشود از مخالفت و مبارزه با جریان داخل! و از طرف دیگر بی اعتنا به تمام دست آوردهای سازمان طی یک دوره یکساله باز هم از جانب عنصر اصلی و عنصر متحدش - به عنوان رأس جریان انحرافی در این دوره - کوشش میشود که خط انحرافی گذشته پیش برده شود. باز هم نظرات انحرافی با چ-ف-خ، باز هم های و هوی در مورد مبارزه

۲۷- این خارج شدن عنصر اصلی رهبری از روابط فعال سازمانی، بیان تئوریک خود را در همان "تئوری رکود" می یافت، که مطابق آن، برای زمان و موقعیت انقلابی آینده (که البته برای فرا رسیدن آن زمان دوری پیش بینی می شد) حفظ "رهبری استراتژیک" سازمان ضرورت داشت!

۲۸- منظور از تز "دو مرحله" که در درون سازمان از جانب رهبری عرضه و تبلیغ می شد، اعتقاد به صحت کاربرد عمل نظامی و "تبلیغ مسلحانه" تا سال ۱۳۵۵ و نادرستی آن پس از این سال است. این تز بر این اساس ارائه می شد که تا سال ۱۳۵۵ شرایط عینی جامعه و وضعیت انقلابی آن اجازه کاربرد "تبلیغ مسلحانه" را می داد و مشی چریکی در این رابطه مشی درستی بود ولی پس از این، به علت رکود در وضعیت انقلابی "تبلیغ مسلحانه" نادرست است، بنابر این مشی چریکی بایستی جای خود را به کار سیاسی می داد. (برای توضیح بیشتر به اطلاعیه مهرماه ۱۳۵۷ مراجعه کنید.)

۲۹- بگذریم که برخی از رفقا قبل از این ها هم مشی چریکی را نقد کرده بودند ولی از نظر سازمانی (منظور بخش داخل است) مرزبندی قاطع در همان زمان صورت گرفت.

ایدئولوژیک درونی و اقدام در بردن مقالاتی نظیر "فراخوان"^{۳۰} - که در آنزمان دیگر در درون سازمان کاملاً نقد شده بود -، براه میافتد و در سطح تشکیلات نیز به ارائه همان مناسبات غیر دموکراتیک و جلوگیری از رسیدن مقالات و اسناد مبارزه ایدئولوژیک به دست توده های سازمانی بخش خارج و فریب آنها با بدگویی و نظریه پردازی آنچنانی به مسئولین که در رأس جریان داخل قرار داشتند و ... پرداخته میشود...

مسلم است که جریانی چنین انحرافی نمیتوانست با سیر رو به رشد جریان توده ای همگام شود، به همین لحاظ نیز پس از نقد و برخورد نظرات و اندیشه های حاکم که طی ۵ سال سازمان را تحت رهبری خود گرفته بود، و پس از تصفیه حساب با مشی چریکی، اندیشه های تروتسکیستی و آنارشیستی و پس از شکستن مقاومتها و کارشکنی های رهبری در هر گام پیشرفت جریان انتقادی، و پس از دریافت این واقعیت که رهبری بطور کامل راه خویش را از راه جریان سالم توده ای جدا نموده است، با تأیید قاطع اکثریت، عناصر اصلی این جریان (یعنی رهبری سابق) از سازمان اخراج گردیدند...

۳۰- مقاله ای که بر علیه جریان انحلال طلبی نوشته شده، ولی رهبری از هرگونه انتقاد از خود در آن خود داری کرده بود.

ضمیمه:

ضمیمه فصل سوم مربوط به نقل قولها از "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک ... " منتشره در سال ۵۵.

الف - هدف ما از انتشار این رساله: (منظور بیانیه اعلام مواضع است.) صرف نظر از اهمیتی که همواره مسائل ایدئولوژیک در هر جنبش دارا است و در تحلیل نهایی ... اینجا در شرایط فعلی ایران، اهمیت مسائل ایدئولوژیک تنها به خاطر تبعیت از این قانون عام مبارزات اجتماعی نیست بلکه جامعه ما و تاریخ فرهنگ و اندیشه انقلابی مردم ما، اینک در یکی از مهمترین سرفصلهای تاریخی خود قرار گرفته است. در این سرفصل سرنوشت مبارزه ایدئولوژیک که سالهای سال گاه شدید و گاه ضعیف در میان نیروهای مختلف اجتماعی جریان داشت بالاخره به نتیجه نهایی و سمت تعیین کننده خود نزدیک میشود. مضمون این بیانیه انعکاس این مبارزه ایدئولوژیک در میان سازمان ما و نتیجه نهایی آن را آشکار میسازد. (بدین ترتیب نویسنده با غلو و هیاهوی بسیار تغییر و تحول درونی یک سازمان روشنفکری را در تطابق مکانیکی با تحولات جامعه ارزیابی میکند...)

ب - "... بعدها هسته اصلی این تفکر با درک غریزی سلطه نوین امپریالیستی در سالهای ۴۰ همراه بود، منجر به جنبش ضد امپریالیستی ۱۵ خرداد گردید. حرکت دیگری را که یکسال بعد از آن در ترور منصور نخست وزیر خائن وقت میبینیم میتوان نشانه ای از وجود بقایای همان تفکرات و نمودی از آخرین انعکاسات خارجی و تلاشهای عملی این تفکر دانست ... " (در اینجا نویسنده اساساً ادامه حرکت تفکر فوق را یعنی در واقع امکان و توانائی مبارزه خرد بورژوازی را بر علیه مناسبات حاکم نفی کرده است. توجه شود که این بیانیه در سال ۵۴ نوشته شده و برای نویسنده دیگر عملی جز ترور منصور "در سال ۴۳" که بیانگر ادامه مبارزه این طبقه خلقی باشد متصور نیست.)

ج - (... در واقع غیر از آن عناصر معدودی از این قبیل روشنفکران "و عناصر بسیار معدودتری از خرد بورژوازی" که می توانند بندهای طبقاتی را پاره کرده و بالتمام در هدف های اساساً سوسیالیستی جنبش مسلحانه حل شوند. بقیه آنها تنها تا حد درخواست های دمکراتیک و ... پیش خواهند آمد ... بدین ترتیب به مرور با افزایش و تشدید قهر ضد انقلابی دشمن با این نیروها صفوف جنبش را ترک خواهند کرد و یا آن را وادار به ورود در بن بستی از تمایلات محدود و انحرافی خود خواهند نمود ...) " تاکید در مورد ارزیابی از هدف های جنبش مسلحانه پیشتاز که از نظر نویسنده اساساً ماهیت سوسیالیستی دارد از ماست".

د- " حتی جنبش پانزده خرداد ... با همه اصالت و روح مبارزه جویانه اش که توانست قشرهای وسیعی از طبقات مختلف شهری و برخی اقشار موجود در روستاها را به دنبال خود بکشد، تنها به این دلیل شکست خورد که از يك رهبری منضبط و سازمان یافته که تنها می توانست از طرف يك سازمان انقلابی پرولتاری اعمال شود بی بهره بود "

ه- "... می باید سمت گیری فوری و مشخص تر طبقاتی به سمت طبقات زحمتکش - به سمت طبقات در حال تکوین (کارگران) و در عین حال به سمت جمع آوری نیروهای در حال سقوط ... یعنی قشرهای سنتی خرد بورژوازی شهری و دهقانان فقیر و تهی دستان روستاها صورت گیرد ... " (نویسنده که به شدت تحت تاثیر جریان یافتن دلارهای نفتی قرار گرفته بلافاصله بخش مهمی از اقشار و طبقات خلقی را از پرولتاریا، در مرحله انقلاب دمکراتیک، جدا می سازد).

* * * * *